

نظریه ی لنینیستی سازماندهی



ارنست مندل

فهرست

مقدمه مترجم

نظریه ی لنینیستی سازماندهی و ربط امروزی آن
ایدئولوژی بورژوازی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا
مبارزه ی طبقاتی پرولتری و آگاهی طبقاتی پرولتری
پیشگام انقلابی و مبارزه ی خودانگیخته ی توده ای
سازماندهی، بوروکراسی و مبارزه ی انقلابی
نظریه ی سازماندهی، برنامه ی انقلابی، عملکرد انقلابی
نظریه ی سازماندهی، سانترالیزم دموکراتیک و دموکراسی شورایی
جامعه شناسی اکونومیزم، بوروکراسی و خودانگیخته گرایی
روشنفکر علمی، علم اجتماعی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا
فن آموزش (پداگوژی) تاریخی و انتقال آگاهی طبقاتی

مترجم: ???

منبع: کتاب زرد رنگ بدون مشخصات با دو مقاله از ارنست مندل

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶

مقدمه مترجم

این جزوه شامل دو رساله از ارنست مندل درباره ی مفهوم لنینی از سازماندهی حزب انقلابی طبقه ی کارگر است. رساله ی نخست [ریشه های تاریخی و نظری بلشویزم] از متن فرانسه که توسط بخش سوئیس بین الملل چهارم منتشر شده به فارسی برگردانده شده است.

ترجمه ی رساله دوم [نظریه ی لنینیستی سازماندهی] از متن انگلیسی که توسط بخش بریتانیای این حزب جهاتی انقلاب پرولتری منتشر شده، انجام گرفته است.

روند انقلاب ایران صحت بسیاری از احکام این رسالات را به طور کامل اثبات کرده، بزرگ ترین بسیج توده ای تاریخ به دلیل فقدان حزب لنینی و انقلابی که دارای نفوذ و پایه های توده ای باشد نتوانست به ایجاد حکومت کارگران و دهقانان منتهی گردد. ضدانقلاب سیاسی در تقابل کامل با مبارزات و منافع زحمتکشان قدرت یافت تا به یاری نفوذ خمینی پیش شرط های کارکرد مناسبات سرمایه داری را ایجاد کند و به سوی بازسازی دولت بورژوائی و ارتش ضد مردمی گام بردارد. هم اکنون بیش از هر زمان دیگر سرنوشت انقلاب ما به این مسأله بستگی دارد که مارکسیست های انقلابی بتوانند با یافتن تناسب درست میان کار پنهانی و آشکار سیاسی، بر گرد برنامه ی انقلابی تشکلی کارآ به الگوی حزب بلشویک ایجاد نمایند و برنامه ی طبقه ی کارگر را به افشار ستمدیده و زحمتکش ارائه نمایند. مبارزه ی موجود زحمتکشان که در اشکال گوناگون و پیشرونی موجود است زمینه ی اصلی رشد سریع چنین تشکلی را فراهم آورده است.

برنامه استالینیستی و مانونیستی با حمایت از رژیم سرمایه داری خمینی سرشت سازشکارانه خود را آشکار ساخته اند، گرایش های مبارزی که از استالینیزم جدا شده اند و هنوز به برنامه انقلابی دست نیافته اند در تقابل مانورهای هیأت حاکم، سیاست متزلزل و گجج اتخاذ می نمایند. به عهده ی پیشروان مبارز پرولتاریای ایران است که حزب انقلابی را در صحنه ی پیکار علیه سرمایه داری سازمان دهند. در اجرای این وظیفه ی سنن گرانبهای جنبش جهانی کارگران که از طریق برنامه انتقالی و تشکل بین الملل چهارم حفظ شده اند، بهترین راهنما و رهنمود عمل محسوب می شوند. مندل کاملاً حق دارد که از حزب لنینی به مثابه "خاطره و آگاهی گروهی نسل های پرولتری" یاد می کند.

در شرایطی که مفهوم حزب لنینی همچون بسیاری از دستاوردهای انقلاب اکتبر جهت منافع بوروکراسی مورد تخریب قرار گرفته و سازمان رزمنده ی پرولتاریا که لنین از آن یاد می کند به سازمانی بوروکراتیک و منحن تغییر شکل داده و به جای قدرت شوراهای کارگران و زحمتکشان عملاً این موجود مسخ شده به عنوان ارگان حکومتی در جوامع در حال گذار به سوسیالیزم حاکمیت مطلق یافته، بحث مندل در مورد آنچه که الگوی لنینیستی سازماندهی حزب واقعاً هست ضرورت تام دارد. از سوی دیگر مندل به گرایش های چپگرانی که منکر ضرورت حزب در روال مبارزه خود به خود کارگران می باشند، پاسخ کافی می دهد و روشن می کند که خودگردانی اقتصادی و سیاسی کارگری کوچک ترین منافاتی با کارکرد حزب لنینیستی ندارند.

نظریه ی لنینیستی سازماندهی و ربط امروزی آن

جهت انجام هر بحث جدی در مورد اهمیت تاریخی و ربط امروزی نظریه ی لنینیستی سازماندهی به ناچار باید موقعیت دقیق این نظریه را در تاریخ مارکسیزم -یا دقیق تر بگوئیم در فرآشد تاریخی نظریه و انکشاف مارکسیزم روشن کرد. این فرآشد را می بایست مانند هر فرآشد دیگری، از طریق رابطه ی متقابل و تنگاتنگ میان انکشاف ستیز طبقاتی واقعی توده ها، به تناقضات درونیش کاهش داد.

در این رویگرد نظریه ی لنینی سازماندهی به صورت وحدت دیالکتیکی سه عامل نمایان می شود: نظریه مطرح بودن کنونی انقلاب برای کشورهای عقب مانده در دوران امپریالیزم (که بعدها چنان بسط داده شد که تمام جهان را در دوران بحران عمومی سرمایه داری دربر گیرد)؛ نظریه ی انکشاف ناپیوسته و متناقض آگاهی طبقاتی پرولتاریا و مراحل عمده ی آن، که می بایست از هم تمیز داده شوند؛ و نظریه ی جوهر تئوری مارکسیستی ارتباط ویژه ی آن با علم از یکسو و با ستیز طبقاتی پرولتاریا از سوی دیگر.

اگر با نگاهی دقیق بنگریم درمی یابیم که این سه نظریه به اصطلاح "مبانی اجتماعی" مفهوم لنینی سازماندهی را تشکیل می دهند، که بدون آن ها این نظریه مفهومی دلخواهی، غیرماتریالیستی و غیرعلمی به خود می گیرد. مفهوم لنینی از حزب یگانه مفهوم ممکن از حزب نیست، ولی یگانه مفهوم ممکن از چنان حزب پیشگامی است که نقش تاریخی رهبری انقلابی به آن محول می شود، که وقوعش دیر یا زود اجتناب ناپذیر است. مفهوم لنینی حزب را نمی توان از تحلیلی ویژه از آگاهی طبقاتی پرولتاریا جدا کرد، به عبارت دیگر می باید به درک این مفهوم نائل آمد که آگاهی طبقاتی سیاسی در مقابل با

آگاهی صرفاً "صنفی" یا "پیشه ای" به طور خود به خودی یا خودانگیخته از انکشاف عینی ستیز طبقاتی پرولتاریا نتیجه نمی شود^۱. مفهوم لنینی حزب برمبنای این حکم استوار است که تحلیل علمی به ویژه نظریه ی مارکسیستی استقلال نسبی دارد، اگر چه حد این نظریه با گشایش ستیز طبقاتی پرولتاریا و شکل جنینی انقلاب پرولتری متعین شده است. اما نمی بایست آن را به طور مکانیکی محصول اجتناب ناپذیر ستیز طبقاتی دانست. بلکه باید آن را به مثابه نتیجه ی یک کنش نظری (یا تولید نظری) متصور شد که قادر است از طریق

^۱ - این مفهوم به هیچ وجه اختراع لنین نیست. بلکه مطابق با سنتی است که از انگلس آغاز و از طریق کائوتسکی به نظریات کلاسیک سوسیال دموکراسی بین المللی میان سال های ۱۸۸۰ و ۱۹۰۵ می رسد. برنامه ی هین فلد Hainfeld سوسیال دموکراسی اطریش، که در سال های ۱۸۸۸-۱۸۸۹ تنظیم شد صریحاً اعلام می کند؛ "آگاهی سوسیالیستی از خارج وارد مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا می شود. این آگاهی در رابطه ی ارگانیک با مبارزه ی طبقاتی انکشاف نمی یابد". در سال ۱۹۰۱ کائوتسکی مقاله اش تحت عنوان "پرولتاریا و آکادمیسین ها" را در Neue Zeit منتشر کرد. (سال نوزدهم، جلد ۲، ۱۷ آوریل ۱۹۰۱). در این مقاله همین فکر (ص ۸۹) به شکلی که مستقیماً الهام بخش چه باید کرد؟ لنین گشت بیان شده است. می دانیم که مارکس نظریه ی یکدستی از حزب تدوین نکرده است. ولی با آنکه او گاه مفهوم سازمان پیشرو را کاملاً رد می کند، باز مفهومی را فورموله کرده که به مفهوم "وارد کردن آگاهی انقلابی- سوسیالیستی" در طبقه ی کارگر بسیار نزدیک است. به قطعه ی زیر، یکی از نامه های او که در اول ژانویه ۱۸۷۰ از جانب هیئت اجراییه بین الملل اول به کمیته ی فدرال سویس رُماند نوشته شده توجه کنید:

انگلس ها تمام شرایط مادی لازم برای انقلاب اجتماعی را در اختیار دارند آنچه ندارند روحیه تعمیم دادن و شور انقلابی است. این را تنها هیئت اجراییه می تواند درمان کند. و با این کار انشکاف یک جنبش و اقعاً انقلابی در این کشور، و در نتیجه همه جا، را تسریع کند. موفقیت های بزرگی که به همین زودی در این زمینه به دست آورده ایم مورد توجه ممتازترین و داناترین روزنامه های طبقه ی حاکم نیز قرار گرفته است... تازه از اعضاء به اصطلاح مترقی مجلس عوام و مجلس لردها بگذریم. این آقایان که تا چندی پیش نفوذ قابل توجهی بر رهبران کارگران انگلیس داشتند، حالا علناً ما را متهم می کنند که روحیه ی انگلیسی کارگران انگلیس را مسموم و تقریباً خفه کرده ایم و آن را به سمت سوسیالیزم انقلابی رانده ایم. (مارکس- انگلس: کلیات، چاپ برلین ۱۹۶۴، جلد ۱۶، صفحات ۳۸۷-۳۸۶).

مفهوم "وجود و حضور توان انقلاب" نزد لنین چنان که می دانیم نخستین بار توسط گنورک لوکاج در کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی و بخصوص در کتاب لنین وی فورموله شده است.

نبردی ممتد با ستیز طبقاتی ارتباط حاصل کرده، با آن درآمیزد. تاریخ انقلاب سوسیالیستی جهانی در قرن بیستم تاریخ این فرآشد طولانی است.

این سه حکم در واقع به مارکسیزم ژرفا داده اند. جلوه های این تأثیر را هم می توان در مضامینی جست که مارکس و انگلس آن ها را مطرح کرده اند، اما پیرایش نداده اند، و هم در عناصر نظریه ی مارکسیستی سراغ گرفت که به علت تأخیر و گسستگی انتشار مارکس و انگلس در سال های ۱۹۰۵-۱۸۸۰ بندرت مورد ملاحظه و بررسی قرار گرفته بودند^۲.

این مباحث ژرفای بیش تری به نظریه ی مارکسیستی می بخشد چرا که می توان شکاف هائی (و گاه تناقضاتی) را در تحلیل های خود مارکس و یا حداقل از آن تعبیری که در اولین ربع قرن بعد از مرگ مارکس عموماً مورد قبول بود، یافت. نکته ی ویژه ای در این ژرفا بخشی به آموزش مارکس نهفته است، مباحث از جایگاه های متفاوت شروع می شوند و به نقطه مرکزی واحدی جریان می یابد یعنی متعین کردن صبغه ی ویژه ی انقلاب پرولتری یا سوسیالیستی.

برخلاف تمام انقلاب های دوران گذشته - یعنی نه تنها انقلاب های بورژوایی که قوانین حرکتشان با تمام جزئیات مطالعه شده است (پیش از هر کس توسط خود مارکس و انگلس)، بلکه همچنین آن انقلاب هائی که تا کنون مورد مطالعه ی نظامدار و تحلیل کلی قرار نگرفته اند (مانند انقلاب های دهقانان و خرده بورژوازی شهری بر علیه فئودالیزم؛ قیام های بردگان و شورش های جوامع قبیله ای بر علیه جوامع برده داری؛ و انقلاب های دهقانی که همراه با

^۲ - به طور اخص این مسأله در مورد مقوله ی حیاتی و مارکسیستی عمل انقلابی صادق است. این مقوله در ایدئولوژی آلمانی پرورانده شد، کتابی که در آن زمان هنوز ناشناخته باقی مانده بود.

فروپاشی دوره ای وجه تولید آسیانی کهن اتفاق می افتاد و غیره).- انقلاب پرولتری در قرن بیستم با چهار وجه مشخصه متمایز می شود: این چهار وجه خصلت ویژه ای بدان می دهند، لیکن چنان که مارکس پیش بینی کرده بود انجام این انقلاب را اقدامی سخت دشوار می کنند.^۳

۱) انقلاب پرولتری نخستین انقلاب در تاریخ بشریت است که توسط پانین ترین طبقه ی اجتماعی به انجام می رسد و امکان موفقیت دارد. این طبقه دارای قدرت اقتصادی بالقوه عظیم، ولی بالفعل سخت محدود است، و کم و بیش از هرگونه سهمی در ثروت اجتماعی (منظور از ثروت اجتماعی تملک صرف کالاهای مصرفی که به طور مداوم مصرف می شوند، نیست) محروم است.

موقعیت این طبقه با موقعیت بورژوازی و اشرف فنودال در زمانی که قدرت سیاسی را تصرف کردند به نقد قدرت اقتصادی واقعی جامعه را در دست داشتند، و با موفقیت بردگان که قادر نبودند انقلاب پیروزمندانه ای را به انجام رسانند، کاملاً فرق می کند.

۲) انقلاب پرولتری نخستین انقلاب در تاریخ بشریت است که هدف آن برانداختن جامعه ی موجود بر اساس یک نقشه ی آگاهانه است؛ یعنی انقلابی نیست که در صدد احیاء اوضاع و احوال قبلی باشد (آن طور که انقلاب های بردگان یا دهقانان بودند)، یا به سادگی در پی قانونی کردن انتقال قدرتی باشد که از قبل در زمینه ی اقتصادی به انجام رسیده است، بلکه برعکس می خواهد

^۳ - مانند بسیاری موارد دیگر اینجا نیز گفته معروف مارکس در سرآغاز هجدهم برومر لوئی بناپارت که بر انتقاد از خود مداومی که در ذات انقلاب پرولتاریائی موجود است و گرایش آن به سمت بازگشت به مسائلی که به نظر می رسد انجام شده اند، تکیه می کند، باید این گونه فهمیده شود. در این رابطه مارکس همچنین از حیران ماندن پرولتاریا در مقابل "عظمت بی حد و مرز اهدافش" صحبت می کند.

فرآشد کاملاً نوینی را به جریان اندازد که قبلاً هرگز وجود نداشته و تنها به شکل «نظریه» و یا «برنامه» پیش بینی شده بود.^۴

۳) انقلاب پرولتری، مانند هر انقلاب اجتماعی دیگری در تاریخ از تضادهای درون طبقات و ستیز طبقاتی چنان محصول اجباری این تناقضات، می شکفت، ولی برخلاف انقلاب های گذشته، که به پیش راندن ستیز طبقاتی تا نقطه ی اوج و سپس مهار آن در این مرحله خشنود بودند - چرا که مسأله ی آن ها به وجود آوردن روابط اجتماعی آگاهانه - برنامه ریزی شده و کاملاً نوینی نبود- انقلاب پرولتری فقط زمانی می تواند به صورت یک واقعیت تحقق یابد که ستیز طبقاتی پرولتاریا در فرآشد غول آسانی که سال ها و دهه ها به درازا خواهد کشید به اوج خویش برسد. این فرآشد برانداختن آگاهانه و نظامدار تمامی روابط انسانی، و تعمیم یافتن ابتدا فعالیت های مستقل پرولتاریا، و سپس (در آستانه ی جامعه ی بی طبقه) فعالیت تمام اعضاء جامعه، می باشد. در حالی که پیروزی انقلاب بورژوازی، بورژوازی را تبدیل به طبقه ای محافظه کار می کند (طبقه ای که هنوز قادر به انجام تحولات انقلابی در زمینه های فنی و صنعتی هست و نقش عینی اش در تاریخ برای مدت درازی مترقی است، ولی در عین حال از ایجاد تحولات در زندگی اجتماعی ابا دارد، چرا که در این زمینه برخوردهای روزافزونی با پرولتاریائی دارد که از او بهره کشی می کند، و این مسأله او را روز به روز ارتجاعی تر

^۴ - مارکس و انگلس در بیانیه ی کمونیست می گویند که کمونیست ها "از خود اصول ویژه ای جهت شکل دادن و قالب ریزی جنبش کارگری ندارند" در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ انگلس کلمه ی "فرقه گرایان" را به جای کلمه ویژه گذاشت. با این کار او این واقعیت را بیان می کند که سوسیالیزم علمی مسلماً سعی در مطرح کردن اصول "ویژه ای" در جنبش کارگری دارد. ولی چنان اصولی که به طور عینی از جریان کلی مبارزه ی طبقاتی- اینجا از تاریخ معاصر- ناشی شود. نه آن اصولی که صرفاً تعلق به مرام فرقه ویژه ای دارند، یا به عبارت بهتر اصولی که به یکی از جنبه های تصادفی مبارزه ی طبقاتی مربوط می شوند.

می سازد)، تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، تازه ابتدا و نه انتهای، فعالیت طبقه ی کارگر نوین در دگرگون ساختن جامعه است. این فعالیت فقط زمانی پایان می گیرد که او خود بمثابه ی یک طبقه، همراه با تمام طبقات دیگر از میان ببرد^۵.

۴) برخلاف تمام انقلاب های اجتماعی سابق، که کم و بیش در محدوده ی ملی و یا حتی در چارچوب محدودتری، صورت گرفته اند. انقلاب پرولتری در ماهیت خود بین المللی است و فقط با ساختن جامعه ی بی طبقه در سراسر جهان می تواند به نتیجه برسد. اگر چه انقلاب پرولتری در ابتدا مسلماً تنها در محدوده ی ملی می تواند به پیروزی برسد، این پیروزی تا زمانی که مبارزه ی طبقاتی در سطح جهانی شکست قطعی را بر سرمایه وارد نیاورده باشد، موقتی است و دائماً در معرض خطر قرار دارد. بنابر این انقلاب پرولتری یک فرآشد انقلابی جهانی است که به صورت پیشرفت روی یک خط مستقیم یا به گونه ای یکنواخت انجام نمی شود. زنجیر امپریالیزم ابتدا در ضعیف ترین حلقه ی آن شکسته می شود و فراز و فرودهای ناپیوسته ی انقلاب در تطابق با قانون انکشاف نا موزون و مرکب صورت می گیرند (و این اصل نه فقط در مورد اقتصاد بلکه در مورد روابط نیروها میان طبقات صادق است؛ و این دو به هیچ وجه به طور خود کار بر هم منطبق نیستند).

^۵ - این فکر را تروتسکی در مقدمه ی بر نخستین چاپ روسی کتابش انقلاب مداوم، به صراحت بیان کرده است (تروتسکی: انقلاب مداوم).
مائوتسه تونگ هم بیش از یکبار توجه را به این مسأله جلب کرده است. در تقابل کامل با این فکر مفهوم "وجه تولید سوسیالیستی" یا حتی مفهوم "نظام اجتماعی انکشاف یافته ی سوسیالیستی" قرار دارد که در آن مرحله ی اول کمونیزم به مثابه ی موردی ثابت در نظر گرفته شده و نه صرفاً مرحله ای انتقالی در انکشاف انقلابی مداوم از سرمایه داری به کمونیزم.

نظریه ی لنینی سازماندهی، تمامی این ویژگی های انقلاب پرولتری را مورد نظر قرار می دهد. این ویژگی ها را همراه بسیاری عوامل دیگر در پرتو ویژگی ها و تضادهای تکوین آگاهی طبقاتی پرولتاریا در نظر می گیرد. مهم تر از همه این نظریه، آنچه را که مارکس فقط به اشاره مطرح کرده بود و مقلدین، آن را ابداً نفهمیده بودند، علناً اعلام می کند: یعنی این واقعیت را که نابودی "خود به خودی" نظام سرمایه داری و "فروپاشی"، "خودانگیخته" و "ارگاتیک" آن از طریق ساختمان نظام سوسیالیستی ممکن نیست. دقیقاً به علت خصلت یکتای آگاهانه که ویژه ی انقلاب پرولتری است، این انقلاب افزون بر آمادگی شرایط "عینی" (ژرفای بحران اجتماعی که نشان می دهد رسالت تاریخی شیوه ی تولید سرمایه داری به سر آمده)، نیاز به بلوغ آن عواملی که اصطلاحاً عوامل ذهنی خوانده می شوند (بلوغ آگاهی طبقاتی پرولتاریا و رهبری آن)، هم دارد. اگر این عوامل "ذهنی" در شرایطی آماده نباشند و یا آماده گیشان نابسند باشند، انقلاب پرولتری در آن شرایط به پیروزی نخواهد رسید، و از خود همان شکست امکانات اقتصادی و اجتماعی تثبیت موقتی سرمایه داری فراهم خواهد آمد^۱.

بنابر این، نظریه ی لنینی سازماندهی، به طور کلی بیانگر ژرفا دادن به مارکسیزم، در زمینه ی بررسی مسائل بنیادی روبنای اجتماعی (دولت، آگاهی طبقاتی، ایدئولوژی، حزب) است و همراه با کارهای همسنگ روزا لوکزامبورگ و تروتسکی در این زمینه (و در زمینه ای محدودتر کارهای لوکاچ و گرامشی) دانش مارکسیستی عامل ذهنی را تشکیل می دهد.

^۱ - به این گفته ی لنین توجه کنید که می گوید، برای بورژوازی امپریالیستی "اوضاع اقتصادی چاره ناپذیری" وجود ندارد.

ایدئولوژی بورژوازی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا

در نخستین وهله به نظر می رسد که این تز مارکسیستی که "ایدئولوژی حاکم در هر جامعه ایدئولوژی طبقه ی حاکمه است" با ماهیت انقلاب پرولتری به مثابه دگرگون شدن آگاهانه ی جامعه به دست پرولتاریا چونان فعالیت مستقل و آگاه توده های مزدبگیر در تضاد است. یک تعبیر سطحی از این بحث می تواند به این نتیجه برسد که از توده هایی که تحت نظام سرمایه داری به طور مدام تحت حملات آراء بورژوانی و خرده بورژوانی قرار دارند و آلت دست آن هستند نمی توان توقع داشت که یک مبارزه ی طبقاتی انقلابی بر علیه این جامعه انجام دهند، چه رسد به انقلاب اجتماعی. هربرت مارکوزه که به این نتیجه رسیده است، در حال حاضر کسی نیست جز آخرین عنصر در صف طولانی نظریه پردازانی که با شروع از تعریف مارکسیستی طبقه ی حاکم، دست آخر توان انقلابی طبقه ی کارگر را مورد سؤال قرار داده اند.

مسأله را تنها می توان با جایگزین کردن دید دیالکتیکی به جای دید ایستا و صوری حل کرد. کافی است به این بحث مارکسیستی قدری پویانی داد. ایدئولوژی حاکم در هر جامعه ایدئولوژی طبقه ی حاکمه است، زیرا طبقه ی حاکم کنترل وسائل تولید ایدئولوژیکی را (کلیسا، مدارس، رسانه های گروهی و غیره) در اختیار دارد، و این وسائل را در راه منافع طبقاتی خود مورد استفاده قرار می دهد. تا وقتی که حکومت طبقاتی قدرتمند و با ثبات باشد. کم تر مورد سؤال است. ایدئولوژی طبقه ی حاکم به آگاهی طبقات تحت ستم نیز حاکم خواهد بود. به علاوه، آن ها که تحت استثمار هستند، اکثراً نخستین

مراحل مبارزه ی طبقاتی را بر حسب فورمول ها، آرمان ها و ایدئولوژی های استثمارگران فورموله می کنند.^۷

لیکن هر چه ثبات جامعه موجود بیش تر مورد سؤال قرار گرفته شود، هر چه مبارزه ی طبقاتی شدت گیرد، و هر چه حکومت طبقاتی استثمارگران در عمل بیش تر به لرزه افتد طبقه ی تحت ستم یا دستکم بخش هائی از آن بیش تر شروع به آزاد ساختن خود از کنترل عقاید کسانی که قدرت را در دست دارند، می نمایند. قبل از مبارزه برای انقلاب اجتماعی و به موازات آن، مبارزه میان ایدئولوژی طبقه ی حاکم و آرمان های نوین طبقه ی انقلابی به جریان می افتد. این مبارزه با آگاه ساختن طبقه ی انقلابی به وظایف تاریخی و اهداف فوری مبارزاتی به نوبه ی خود ستیز طبقاتی مشخصی را، که خود از میانش برخاسته است، تسریع می کند و شدت می بخشد. بنابر این آگاهی طبقاتی طبقه ی انقلابی، علیرغم ایدئولوژی طبقه ی حاکم و در تقابل با آن در جریان مبارزه ی طبقاتی و در اثر آن انکشاف می یابد.^۸

^۷ - بدینسان، آگاهی طبقاتی در حال ظهور بورژوائی و حتی آگاهی طبقاتی در حال ظهور عوام، طبقه ی شبه- پرولتاریا در قرن شانزدهم و هفدهم در یک چارچوب کاملاً مذهبی بیان می شد. و فقط با انحطاط کامل نظام مطلقه فئودالی در نیمه ی قرن هجدهم به ماتریالیزم آشکار راه یافت.

^۸ - "مفهوم سرکردگی سیاسی و اخلاقی" گرامشی، که طبقه ی اجتماعی تحت ستم باید قبل از به دست گرفتن قدرت سیاسی در جامعه برقرار کند، این امکان را خوب بیان می کند. به بخش ماتریالیزم تاریخی و فلسفه بند تو کروجه از دفاتر زندان و نیز به یادداشت هائی بر ماکیاول رجوع کنید.

IL MATERIALISMO E LA FILOSOFIA DI BENEDETTO CROCE.
MILAN, ۱۹۶۴ P. ۲۳۶.

NOTE SOL MACHIAVELLI MILAN ۱۹۶۴, P ۲۹- ۳۷, PP (۴۱- ۵۰).

این مفهوم سرکردگی را چندین نظریه پرداز مارکسیست نقد و تعدیل کرده اند. مثلاً به کتاب زیر رجوع کنید:

ولی فقط در خود انقلاب است که اکثریت توده ی ستمزده می توانند خود را از ایدئولوژی طبقه ی حاکم برهانند^۹. چرا که این کنترل صرفاً و حتی عمدتاً، از طریق تبلیغات ایدئولوژیک و یا جذب تولیدات ایدئولوژیک طبقه ی حاکم توسط توده ها اعمال نمی شود، بلکه از طریق فعلیت زندگی روزمره ی اقتصاد و جامعه و تأثیر عمده ی آن بر آگاهی توده های ستمزده نیز اعمال می شود (این مخصوصاً در جامعه ی بورژوا صدق می کند، اگرچه پدیدارهای متناظر با آن را در تمام جوامع طبقاتی می توان دید).

در جامعه ی سرمایه داری این کنترل از طریق متبلور شدن ضمنی روابط کالائی صورت می گیرد. پدیده ای که با چیزگون شدن روابط انسانی رابطه ی

POLLANTZAS. N. POUVOIR POLITIQUE ET CLASSES SOCIALES. PARIS, ۱۹۶۸ PP ۲۱۰- ۲۲۲

درباره اهمیت توافق اجتماعی با مبانی مادی و معنوی حکمرانی طبقاتی بورژوازی در مجموع به کتاب زیر رجوع کنید،

RECALDE. J. R: INTEGRACION YLUCA-DE CLASS EN EL NEOCAPITALISMO. MADRID, ۱۹۶۸ PP ۱۵۲- ۱۵۷

^۹ - مارکس و انگلس این فکر را در ایدئولوژی آلمانی در عبارت زیر بیان کرده اند: "پس ایجاد این انقلاب ضروری است، دلیل اش صرفاً این نیست که نمی توان طبقه ی حاکم را از راه دیگری برانداخت. بلکه به این دلیل ضرورت دارد: طبقه ای که وظیفه ی برانداختن را بر عهده دارد صرفاً از طریق انقلاب می تواند خود را از کثافت تلمبار شده در طی اعصار آزاد کند و برای پایه گذاری جامعه ی نوین آمادگی کسب نماید." (مارکس و انگلس: ایدئولوژی آلمانی، چاپ مسکو ۱۹۶۸، ص ۸۷).

و نیز به نکته ی زیر که مارکس در سال ۱۸۵۰ علیه اقلیت شاپر در اتحادیه کمونیست ها نوشته دقت کنید:

اقلیت برخوردار جزمی را جایگزین برخورداری انتقادی، و ایده آلیزم را جایگزین ماتریالیزم کرده است. نزد اقلیت نیروی محرکه ی انقلاب صرفاً قدرت اراده است و نه شرایط عینی. ما برعکس به کارگران می گوئیم: شما ناچارید ۱۵، ۲۰ الی ۵۰ سال جنگ داخلی و مبارزه ی مردم را بر خود همواره کنید، نه تنها برای اینکه شرایط را عوض کنید، بلکه به خاطر اینکه خود را تغییر دهید به طور ی که قادر به اعمال قدرت سیاسی باشید. اما شما می گوئید: اگر نتوانیم همین الان قدرت را در دست بگیریم دیگر بهترست برویم بخوابیم.

MARX: ENTHULLUNGEN UBER DEN KOMMUNISTEPROZESS ZU KOLN (BERLIN, ۱۹۱۴) PP ۵۲- ۵۳.

نزدیک دارد و محصول تعمیم یافتن تولید کالانی و تبدیل نیروی کار به کالا، و نیز بسط تقسیم کار در شرایط تولید کالانی است. این کنترل همچنین از طریق خستگی عمیق و محو شدن خصائل انسانی تولیدکنندگان در فرآشد استثمار و ماهیت از خودبیگانه‌ی کار مزدوری و همچنین فقدان وقت آزاد، نه تنها از لحاظ کمی بلکه به مفهوم کیفی کلمه، و غیره، انجام می‌گیرد. فقط زمانی که انقلاب، توسط افزایش شدید و ناگهانی فعالیت توده ای خارج از محدوده کار از خودبیگانه، این زندان را از هم بپاشاند تأثیر سحرآسای این محبس بر آگاهی توده‌ها سریعاً تحلیل خواهد رفت.

بنابر این نظریه‌ی لنینی سازماندهی تلاشی است برای چنگ انداختن بر دیالکتیک درونی شکل‌گیری آگاهی طبقاتی سیاسی با این آگاهی که فقط در طول خود انقلاب می‌تواند کاملاً انکشاف یابد، آن هم صرفاً مشروط به اینکه قبل از انقلاب انکشاف آن شروع شده باشد.^{۱۰} این کار را نظریه به وسیله‌ی سه مقوله‌ی عملی انجام می‌دهد: مقوله‌ی طبقه‌ی کارگر در خود (توده‌ی کارگران)؛ مقوله‌ی آن بخش از طبقه‌ی کارگر که سطح و تداوم مبارزاتش از مبارزات گاه‌گاهی توده‌ی طبقه‌ی کارگر فراتر رفته و نقداً به اولین درجه‌ی سازماندهی رسیده است (پیشگام پرولتاریا به معنی وسیع کلمه)؛^{۱۱} و مقوله‌ی سازمان انقلابی، که تشکیل شده از کارگران و روشنفکرانی که در فعالیت‌های انقلابی شرکت دارند و لااقل تا حدودی، مارکسیزم را فرا گرفته‌اند.

^{۱۰} - به گفته‌ی لنین توجه کنید، "این آقایان ابله نمی‌بینند که دقیقاً در دوران انقلاب است که ما به نتایج مبارزات نظری خود ((در دوران- پیشا انقلابی ا. مندل)) با منقدین، احتیاج داریم تا به کمک آن بتوانیم مواضع عملیشان را قاطعانه بکوچیم. "لنین: چه باید کرد؟ چاپ مسکو ۱۹۶۴؛ ص ۱۶۳. صحت این بحث به شکل غم‌انگیزی هفده سال بعد در انقلاب آلمان اثبات شد.

^{۱۱} - در این رابطه لنین در چه باید کرد؟ از کارگران "سوسیال دموکرات" و "انقلابی" در تقابل با کارگران "عقب مانده" بحث می‌کند.

ریشه ی مقوله ی "طبقه در خود"، در مفهوم عینی در جامعه شناسی مارکس؛ که لایه های اجتماعی را بر اساس موقعیت عینی آن ها در فرآیند تولید و مستقل از سطح آگاهی آن مشخص می کند، نشسته است (می دانیم که مارکس جوان- مثلاً در بیانیه کمونیست و در نوشته های سیاسی سال های ۱۸۵۲- ۱۸۵۰ اش- مفهومی ذهنی از طبقه را مطرح کرده بود. که بنابر این آن طبقه ی کارگر فقط از طریق مبارزه، یعنی بعد از رسیدن به حداقلی از سطح آگاهی، طبقه می شود. بوخارین، در رابطه با یکی از فورمول های فقر فلسفه، این مفهوم را مفهوم "طبقه برای خود" یا به مثابه نقطه ی مقابل "طبقه در خود" می خواند.^{۱۲} مفهوم عینی طبقه برای شکل گیری عقاید لنین در مورد سازماندهی ضروری بود همان طور که برای انگلس و تحت تأثیر انگلس برای بیل و کائوتسکی، و سوسیال دموکراسی اهمیت اساسی داشت.^{۱۳}

^{۱۲} - ن. بوخارین: نظریه ی ماتریالیزم تاریخی (در سال ۱۹۲۲ توسط بین الملل کمونیست منتشر شد)، ص ۴۵- ۳۴۳.

"شرایط اقتصادی ابتدا توده ی مردم را تبدیل به کارگر کرد و ترکیب سرمایه اوضاع و منافع واحدی برای این توده ایجاد نمود. پس این توده به نقد طبقه ای است بر ضد سرمایه لیکن هنوز طبقه برای خود نیست. در مبارزه ای که چند مرحله اش را ذکر کردیم این توده متحد می شود و خود را به مثابه طبقه برای خود سازمان می دهد."

مارکس: فقر فلسفه، چاپ نیویورک ۱۹۶۳، ص ۱۷۳.

^{۱۳} - نگاه کنید به آن بخشی از "برنامه ی ارفورت" سوسیال- دموکراسی آلمان که مورد انتقاد انگلس قرار نگرفت. در آن پرولتاریا صرفاً همچون طبقه ی مزدوری که از وسایل تولیدی جدا شده و محکوم به فروش نیروی کار خود می باشد توصیف شده و مبارزه ی طبقاتی چون مبارزه ی عینی که در جامعه ی نوین میان استثمارگر و آنکه استثمار می شود جریان دارد. (یعنی بدون رابطه با درجه سازماندهی یا آگاهی کارگران). بعد از اثبات این واقعیت عینی در چهار بخش اول برنامه قطعه ی زیر به جمع بندی متن کلی برنامه اضافه شده: "وظیفه ی حزب سوسیال دموکرات شکل دادن به این مبارزه و تبدیل آن به یک مبارزه ی آگاه و همگون است. و نشان دادن ماهیت، هدف اساسی این مبارزه محسوب می شود."

این دوباره صریحاً تأیید می کند که طبقه و مبارزه ی طبقاتی در جامعه ی سرمایه داری می تواند بدون اینکه کارگران مبارز از منافع طبقاتی خود آگاه باشند، وجود داشته باشد. افزون بر این بخش هشتم برنامه می گوید که "کارگران آگاه ((از منافع طبقاتی خود))، در همه ی کشورها" - و انگلس پیشنهاد اصلاحیه ای را می دهد که به تأکید نشان می دهد که او تمایز

همان طور که لنین خود صریحاً بیان کرده فقط به خاطر وجود یک طبقه به طور عینی انقلابی، که می تواند و هر از چند گاهی ناگزیر است دست به مبارزه ی طبقاتی انقلابی بزند؛ و فقط در رابطه با چنین مبارزه ی طبقاتی واقعی است؛ که مفهوم حزب پیشگام انقلابی (منجمله انقلابیون حرفه ای) معنای علمی پیدا می کند.^{۱۴} هر مبارزه ی انقلابی که به این مبارزه ی طبقاتی مرتبط نباشد حداکثر به یک هسته و نه خود حزب، منتهی می شود. در اینجا خطر انحطاط به سمت آماتوریزم فرقه گرایانه و ذهنی گرائی وجود دارد. بنا بر مفهوم لنینی سازماندهی کسی نمی تواند به خود لقب پیشگام را اعطا کند. بلکه پیشگام می باید از طریق تلاش های خود برای برقرار کردن پیوند انقلابی با بخش پیشروی طبقه، و مبارزات واقعی آن؛ به مثابه پیشگام شناخته شود (یعنی حقوق تاریخی فعالیت کردن به مثابه ی پیشگام را کسب کند).

مقوله ی "کارگران پیشرو" از لایه بندی اجتناب ناپذیر طبقه ی کارگر ریشه می گیرد. این لایه بندی عملکرد ریشه های تاریخی مختلف طبقه ی کارگر و همین طور موقعیت متفاوت آن ها را در فراشد تولید و آگاهی طبقاتی ناموزون آن ها را بازتاب می کند.

قاطعی میان مفهوم "عینی" و "ذهنی" طبقه قائل است: "به جای آگاه" که برای ما خلاصه ای است به سادگی قابل فهم، برای تسهیل درک عمومی و ترجمه به زبان های خارجی، بهتر بود می نوشتیم: کارگرانی که سراپا آکنده از آگاهی به موفقیت طبقه ی خود هستند. یا چیزی شبیه به این:

ENGELS: ZUR KRITIK DES SOZIALDEMOKRATISCHEN PROGRAMMEN TWURFS. ۱۸۹۱ IN: MARX ENGELS: WEREF. BAND ۲۲ (BERLIN ۶۳).

^{۱۴} - لنین: "شرط اساسی این موفقیت (تحکیم حزب- ا. مندل)) این بود که طبقه ی کارگر، که قشر ممتاز آن سوسیال دموکراسی را ساخته است. به علل عینی اقتصادی، قابلیت سازماندهی بیش تری از تمام طبقات دیگر داشته باشد. بدون این پیشنهاد سازمان انقلابیون حرفه ای بازی ماجراجویانه ای بیش تر به حساب نمی آید" لنین: کلیات، چاپ پاریس ۱۹۶۹، جلد ۱۲، ص ۷۴.

شکل گیری طبقه ی کارگر به مثابه ی یک مقوله ی عینی خود فراشدی تاریخی است. برخی از بخش های طبقه ی کارگر پسران، نوادگان و نبیرگان مزدوران شهری هستند؛ برخی دیگر پسران و نوادگان کارگران کشاورزی و دهقانان بی زمین اند. و بالاخره بقیه هنوز بازماندگان نسل اول یا دوم خرده بورژواهایی هستند که مالک برخی وسائل تولیدی بوده اند (دهقانان، پیشه‌وران و غیره) بخشی از طبقه ی کارگر در کارخانه های بزرگ، که روابط اقتصادی و اجتماعی حاکم در آن ها، هر دو خود، حداقل موجود یک آگاهی طبقاتی ابتدائی است (یعنی آن آگاهی ای که مسائل اجتماعی فقط از طریق فعالیت و سازماندهی جمعی قابل حل هستند) کار می کنند. بخش دیگری در کارخانه های کوچک یا متوسط در صنعت، یا بخش خدمات کار می کنند، یعنی آنجا به علت شرایط عینی که اعتماد به نفس اقتصادی، و فهم لزوم کنش توده ای وسیع خیلی کم تر از کارخانه های بزرگ صنعتی، به چشم می خورد. برخی از بخش های طبقه ی کارگر برای مدت زیادی در شهرهای بزرگ زندگی کرده اند، مدت هاست سواد خواندن و نوشتن را فراگرفته اند و چندین نسل از آن ها فعالیت سازماندهی اتحادیه ای و آموزش سیاسی و فرهنگی در پشت سر دارند (از طریق سازمان های جوانان، مطبوعات کارگری، آموزش کارگری، و غیره). بخش دیگری در شهرهای کوچک، و حتی در روستا زندگی می کنند. (مثلاً بخش اعظمی از کارگران معدن اروپا تا اواخر سال های ۱۹۳۰ در چنین وضعیتی قرار داشتند). این کارگران زندگی گروهی بسیار ناچیزی دارند؛ یا اصولاً از چنین زندگی برخوردار نیستند. تجربیات فعالیت اتحادیه ای آن ها بسیار نادر است و هیچ آموزش فرهنگی یا سیاسی از یک جنبش متشکل کارگری به دست نیآورده اند. برخی از بخش های طبقه ی کارگر در

کشورهائی متولد شده اند که در طول هزاران سال مستقل بوده اند، و ملل دیگری برای مدت های مدید، تحت ستم طبقات حاکمه ی آن ها قرار داشته اند. کارگران دیگری در میان مللی متولد شده اند که در طی دهه ها، یا قرن ها، برای آزادی ملی خود جنگیده اند- یا تا همین صد سال پیش در بردگی یا بندگی می زیسته اند.

اگر به تمام این اختلافات تاریخی و ساختاری قابلیت های متفاوت شخصی هر مزد بر را هم اضافه کنیم- مقصود صرفاً تفاوت در هوش و قدرت تعمیم تجربیات آنی نیست، بلکه تفاوت در انرژی، توان، شخصیت، مبارزه جونی و اعتماد به نفس هم مورد نظر است- آن وقت می توان فهمید که قشربندی طبقه ی کارگر بنا بر درجه ی آگاهی طبقاتی، به لایه های مختلف، یکی از پدیده های اجتناب ناپذیر در تاریخ طبقه ی کارگر است. این فرآشد تاریخی تبدیل شدن به یک طبقه است که، در لحظه ی معینی در درجات مختلفی، آگاهی در میان طبقه منعکس می شود.

مقوله ی حزب انقلابی از این واقعیت ریشه می گیرد که سوسیالیزم مارکسیستی، علمی است که در تحلیل نهائی فقط به طریق فردی می تواند کاملاً درک گردد، نه به طریق جمعی. مارکسیزم فقط اوج (و تا حدودی تجزیه) دستکم سه علم اجتماعی کلاسیک است: فلسفه ی کلاسیک آلمان، اقتصاد سیاسی کلاسیک، علم سیاسی کلاسیک فرانسه (سوسیالیزم و تاریخ نگاری فرانسوی). برای درک کامل آن حداقل می باید دیالکتیک ماتریالیستی، ماتریالیزم تاریخی، نظریه ی اقتصاد مارکسیستی، تاریخ نقادانه انقلاب های نوین و جنبش نوین کارگری را فرا گرفت. چنین درکی برای عملکرد مارکسیزم در تمامیت آن (به مثابه ابزار تحلیل واقعیت اجتماعی و گردآوری تجربیات یک

قرن مبارزه ی طبقاتی پرولتری)، ضروری است. اینکه چنین دانش و اطلاعات عظیمی می تواند به طریق "خودانگیخته ای" از کار کردن در یک معدن و یا در پشت یک ماشین حساب ناشی شود فکر پوچی است.^{۱۰}

^{۱۰} - برای مقابله با این نظر، بسیاری از منقدین نظریه ی لنینی سازماندهی (بیش از همه پلخانف در مقاله ی خود "سانترالیزم یا بناپارتیزم" در ایسکرا شماره ۷۰، (تابستان ۱۹۰۴)) به قطعه ای از خانواده ی مقدس اشاره می کند که چنین می گوید: این مسأله که نویسندگان سوسیالیست این نقش تاریخی را از آن پرولتاریا می دانند، برخلاف آنچه مکتب نقد نقادانه متظاهرانه باور دارد، به این دلیل نیست که آن ها پرولتاریا را خدایان می دانند. برعکس از آنجا که محور انسانیت، حتی ظاهر انسانیت، در پرولتاریای واقعی عملاً به آخرین حد خود رسیده است، از آنجا که شرایط زندگی پرولتاریا نمایشگر کل مصیبت غیر انسانی زندگی در جامعه ی امروز است: از آنجا که آدمی در پرولتاریا گم شده است، ولی در همان زمان نه فقط آگاهی نظری را از آن فقدان به دست آورده، بلکه به علت نیاز - بیان عملی ضرورت - آنی، شدید، و دیگر مخفی نکردنی، به سمت قیام بر علیه این حالت غیر انسانی رانده شده: نتیجه می شود که پرولتاریا می تواند و می باید خود را آزاد کند. ولی پرولتاریا نمی تواند خود را آزاد کند مگر به وسیله ی نابودسازی شرایط زندگی. و نمی تواند شرایط زندگی خود را نابود کند مگر با نابود کردن تمامی شرایط غیر انسانی جامعه ی امروز که در اوضاع خودش بازتاب یافته اند. بی دلیل نیست که پرولتاریا آزمون طولانی، صعب و محک کننده ی کار را می گذراند. مسأله این نیست که در لحظه ی حاضر این با آن پرولتر یا حتی تمام پرولتاریا، چه هدفی در سر دارند. مسأله این است که پرولتاریا چه هست؟ و در اثر آن بودن، به انجام چه کاری ناگزیر خواهد بود. هدف و مبارزه ی تاریخی پرولتاریا، به روشنی و قاطعیت در شرایط زندگی خود او و نیز در تمامی نظام جامعه ی بورژوائی امروز به نمایش گذاشته است. احتیاج نیست که اینجا روی این مسأله تأمل کنیم که بخش عمده ای از پرولتاریای انگلیس و فرانسه به نقد از وظائف تاریخی اش آگاه است. و دائماً در تلاش است تا آن آگاهی را به درجه ی ادراکی کاملاً روشن برساند."

مارکس و انگلس: خانواده ی مقدس، چاپ مسکو ۱۹۶۵، صفحات ۵۳-۵۲.

گذشته از این واقعیت که مارکس و انگلس، در سال های ۱۸۴۵-۱۸۴۴، در موقعیتی نبودند که نظریه ی سنجیده ای از آگاهی طبقاتی پرولتری و سازماندهی پرولتری ارائه دهند (برای درک این مطلب کافی است آخرین جمله ی نقل قول بالا را با آنچه انگلس چهل سال بعد درباره ی پرولتاریای انگلستان نوشته مقایسه کنیم). باز هم باید گفت معنای این سطور کاملاً خلاف آن چیزی است که پلخانف از آن دریافته است. معنا فقط این است که شرایط اجتماعی پرولتاریا او را جهت مبارزه ی مترقی و انقلابی آماده می کند. و ماهیت هدف کلی سوسیالیستی (الغاء مالکیت خصوصی) آن را هم، شرایط زندگیشان تجویز می کند. لیکن این سطور به هیچ وجه به این معنا نیست که "شرایط غیر انسانی زندگی" پرولتاریا به شکل اسرارآمیز او را قادر می سازد تا کل علوم اجتماعی را جذب کند. کاملاً برعکس: (در مورد مقاله پلخانف به کتاب زیر رجوع شود: BARON, S. H: PLEKHANOV STANFORD ۱۹۶۳ PP ۲۴۸-۵۳.

این که مارکسیزم، به مثابه یک علم، بیانی از عالی‌ترین درجه ی انکشاف آگاهی طبقاتی پرولتری است، بدین معناست که صرفاً از طریق فرآشد فردی انتخاب و برگزیدن است که بهترین، باتجربه ترین، هوشیارترین و مبارزترین اعضاء پرولتاریا قادرند به طور مستقیم و مستقل به این آگاهی، به مؤثرترین شکل آن دست یابند. تا آنجا که این اکتساب فرآشده فردی محسوب گردد، در دسترس طبقات و اقشار اجتماعی دیگر نیز می باشد (بیش از همه روشنفکران انقلابی و دانشجویان).^{۱۶} هر برخورد دیگر فقط می تواند به بت سازی از طبقه ی کارگر- و در نهایت خود سرمایه داری- منجر شود.

البته همیشه باید به خاطر داشت که مارکسیزم نمی توانست مستقل از انکشاف واقعی جامعه ی بورژوا و مبارزه ی طبقاتی که ناگزیر در آن جریان داشت، ظهور کند. میان تجربه ی تاریخی و جمعی طبقه ی کارگر، در مبارزه و تدوین علمی مارکسیزم به مثابه آگاهی طبقاتی تاریخی و جمعی در قوی ترین شکل آن، یک پیوند جدانشدنی موجود است. اما قبول اینکه سوسیالیزم انقلابی محصول تاریخی مبارزه ی طبقاتی پرولتاریاست، به این معنا نیست که تمام، یا حتی اکثر اعضاء این طبقه می توانند، کم و بیش به سهولت، این دانش را بازتولید کنند. مارکسیزم به طور خود به خودی منتج از مبارزه و تجربه ی طبقاتی نیست. بلکه محصول تولید عملی و نظری است. درک مارکسیزم صرفاً

^{۱۶} - امروزه این مطلب تقریباً فراموش شده که جنبش سوسیالیستی روسیه به طور اساسی توسط دانشجویان و روشنفکران پایه گذاری شده است. و سه ربع قرن پیش آن ها با مسائلی مشابه مسائل روشنفکران انقلابی امروز روبرو بودند گفتیم مشابه و البته نه یکسان: امروزه مانع جدیدی وجود دارد (سازمان های کارگری اصلاح طلب و تجدید نظر طلب توده ای) و افزون بر آن منبع قدرت جدیدی (تجربه تاریخی، منجمله تجربه پیروزی بزرگی که جنبش انقلابی از آن زمان روی هم انباشته است).
در چه باید کرد؟ لنین صریحاً "از ظرفیت روشنفکران در جذب دانش سیاسی" یعنی مارکسیزم علمی صحبت می کند.

از طریق شرکت در آن فراشد تولید امکان دارد؛ فرآشدهی که بنا به تعریف فردی است، حتی اگر امکان آن فقط از طریق انکشاف نیروهای تولیدی اجتماعی و تضادهای طبقاتی سرمایه داری به دست آمده باشد.

مبارزه طبقاتی پرولتری و آگاهی طبقاتی پرولتری

فرآشدهی که از طریق آن توده ی پرولتاریا، پیشگام پرولتاریا و یا حزب انقلابی وحدت می یابند، بستگی به رویش مبارزه ی طبقاتی اولیه ی پرولتاریا، به مبارزه ی طبقاتی انقلابی - انقلاب پرولتری - و تأثیر آن بر روی توده های مزدبگیر دارد. هزاران سال مبارزه ی طبقاتی جریان داشت و کسانی که در مبارزه درگیر بودند به عمل خود آگاه نبودند. مبارزه ی طبقاتی پرولتری مدت ها قبل از آنکه جنبش سوسیالیستی وجود داشته باشد - چه برسد به سوسیالیزم علمی - جریان داشت. مبارزه ی طبقاتی اولیه اعتصاب ها، متوقف کردن کار، تقاضای اضافه دستمزد یا روزانه کار کوتاه تر یا هر بهبود دیگری در شرایط کار - به اشکال ابتدایی سازمان های طبقاتی (صندوق تعاون متقابل، اتحادیه های نطفه ای) منجر می شود. حتی اگر این سازمان ها عمر کوتاهی داشته باشند. (این مبارزات همچنین آرمان های عام سوسیالیستی را در میان بسیاری از کارگران ایجاد می کند). مبارزه ی طبقاتی اولیه، سازمان های طبقاتی اولیه، و آگاهی طبقاتی اولیه، مستقیماً از عمل مبارزه حاصل می شوند، و فقط تجربه ی حاصل از این عمل است که می تواند آگاهی را تحول و سرعت دهد. فقط از طریق عمل است که توده های وسیع می توانند آگاهی شان را ارتقاء دهند، این یک قاعده ی کلی تاریخ است.

ولی حتی در ابتدائی ترین شکل مبارزه ی طبقاتی خودانگیخته مزدبگیران تحت نظام سرمایه داری، می توان نشانه هایی از آگاهی که در فرآیند مداوم سازماندهی تبلور یافته است سراغ گرفت. اکثریت توده ها فقط در دوران خود مبارزه فعال هستند؛ پس از ختم مبارزه دیر یا زود به زندگی خصوصی خود برمی گردند (یعنی "به تنازع بقاء"). آنچه پیشگام کارگری را از این توده متمایز می کند این است که او حتی در دوران رکود مبارزه باز خط اول جبهه، نبرد طبقاتی را رها نمی کند و جنگ را به اصطلاح "از طرق دیگر" ادامه می دهد. کوشش می کند صندوق مقاومت که در طول مبارزه به وجود آمده را به صندوق مقاومت دائمی- یعنی اتحادیه^{۱۷} - تبدیل کند. با چاپ نشریات کارگری و سازمان دادن گروه های آموزشی جهت کارگران، سعی می کند آگاهی طبقاتی ابتدائی که در مبارزه ایجاد شده را شکل و رشد دهد و بدینسان کوشش می کند تداومی در برابر مبارزه به ناچار ناپیوسته توده به وجود آورد و عامل آگاهی را در برابر خودانگیختگی جنبش توده ای ایجاد کند^{۱۸}.

کشانده شدن کارگران پیشرو به سازماندهی مداوم و آگاهی طبقاتی فرآینده چندان از طریق نظریه، علم و یا ادراک فکری از کلیت اجتماعی به دست نمی آید، بلکه بیش تر به علت آن دانش عملی است که در طی مبارزه

^{۱۷} - نگاه کنید به کتاب کارل مارکس فقر فلسفه، برای توصیف جذابی از اشکال متنوع نخستین اتحادیه ها و صندوق های مقاومت کارگری در انگلستان به کتاب زیر رجوع کنید:

ای. پی تامپسون- ساختار طبقه ی کارگر انگلیس (بالتیمور: انتشارات پنگوئن، ۱۹۶۸).
^{۱۸} - این واقعیت را که ماهیت مبارزه ی توده ای به ناچار ناپیوسته است، شرایط طبقاتی خود پرولتاریا توضیح می دهد. تا زمانی که مبارزه ی توده ای موفق به سرنگون کردن وجه تولید سرمایه داری نشده دوام مبارزه را قدرت و تحلیل مادی و معنوی کارگران در مقابل فقدان مزد محدود می کند. واضح است که این قدرت تحمل نامحدود نیست. انکار این تعلیم یعنی انکار شرایط مادی زیست پرولتاریا، که او را به مثابه یک طبقه ناچار می کند تا نیروی کارش را بفروشد.

کسب شده است. مبارزه نشان می دهد^{۱۹} که انحلال صندوق مقاومت بعد از هر اعتصاب به کاربرد آن اعتصاب لطمه می زند و حساب صندوق را مختل می کند. از این رو باید جهت ایجاد صندوق دائمی اعتصاب کوشش به عمل آید. باز بنا به تجربه گاهنامه ها تأثیری کم تری از یک روزنامه مرتب دارند. از این رو مطبوعات کارگری به وجود می آید. آن آگاهی که مستقیماً از تجربه ی عملی مبارزه حاصل می شود آگاهی تجربی و پراگماتیک است که می تواند مبارزه را تا حدودی غنا بخشد اما کاربرد آن سخت کم تر از آگاهی جهانشمول علمی یعنی درک نظری است.

سازمان پیشگام انقلابی می تواند، بر اساس درک نظری عام خود این آگاهی عالی تر را غنی سازد و تثبیت کند. اما به شرط آنکه قادر باشد با مبارزه ی طبقاتی پیوند برقرار کند، یعنی به شرط آنکه از آزمون مشکل اثبات نظریه در عمل و متحد کردن نظریه با عمل و اهمه نکند. از دیدگاه مارکسیزم خردمند-چونان دیدگاه مارکس و لنین- نظریه "واقعی" جدا از عمل همانقدر بی معنی است که "عمل انقلابی" غیرمتکی بر نظریه. این باور به هیچ رو از ارزش حیاتی و لزوم مطلق تولید نظری نمی کاهد. بلکه صرفاً بر این واقعیت تأکید می کند که توده ی مزدبگیر و افراد انقلابی با آغاز از خاستگاه های گوناگون و با پویایی متفاوت می توانند وحدت نظریه و عمل را تحقق بخشند. این فرآیند را می توان در نمودار زیر خلاصه کرد

^{۱۹} - به چند نمونه از نخستین سال های اتحادیه ی کارگران فلزکار در آلمان رجوع کنید:

FUNFUNDSTIEBZIG JAHRE INDUSTRIEGEWERKSCHAFT METALL
(FRANKFURT: EUROPAISCHE VERLAGANSTALT, ۱۹۶۶) PP ۷۲- ۷۸.

توده ها:	عمل	تجربه	آگاهی
کارگران پیشرو:	تجربه	آگاهی	عمل
هسته انقلابی:	آگاهی	عمل	تجربه

اگر این نمودار را چنان باز سازیم که بتوان از آن نتایج چندی گرفت نمودار زیر به دست می آید:

توده ها:	عمل	تجربه	آگاهی
هسته انقلابی:	آگاهی	عمل	تجربه
کارگران پیشرو:	تجربه	آگاهی	عمل

این نمودار صوری سلسله ای از نتایج را در مورد پویایی آگاهی طبقاتی آشکار می کند که خود از قبل توسط تحلیل پیش بینی شده بودند اما اکنون ارزش آن ها کاملاً روشن می شود. به طور نسبی عمل جمعی قشر پیشرو طبقه ("رهبران طبیعی" طبقه ی کارگر در کارگاه ها)، با اشکال به دست می آید، چون این عمل نه می تواند از اعتقاد صرف برخیزد (چون هسته ی انقلابی) و نه از انفجارهای کاملاً خودانگیخته (چون توده ی وسیع). دقیقاً تجربه ی مبارزات- عامل محرک مهم در مبارزات قشر پیشرو است که به آن ها می آموزد تا قبل از وارد شدن در عمل مبارزاتی وسیع مراقب تر و محتاط تر باشند. آن ها درس های قبلی را آموخته اند و می دانند که یک انفجار ساده به هیچ وجه برای رسیدن به هدف کافی نیست آن ها اوهام کمتری درباره ی قدرت

دشمن (از "سخاوتش" بگذریم) و دوام جنبش توده ای در سر می پروراند، بزرگ ترین "وسوسه های" اکونومیزم به همین نقطه بر می گردد.

خلاصه کنیم: سازمان حزب انقلابی طبقه یعنی ادغام آگاهی هسته ی انقلابی با آگاهی کارگران پیشرو، آماده شدن اوضاع پیشا انقلابی (انفجارهائی با توان انقلابی)، درهم آمیختن عمل توده ی کارگر با عمل پیشرو است. اوضاع انقلابی- یعنی امکان تسخیر انقلابی قدرت- زمانی می رسد که در آمیختن عمل توده ها و قشر پیشرو با آگاهی پیشگام و قشر انقلابی انجام شده باشد^{۲۰}. نزد توده های وسیع این فقط مسائل و احتیاجات فوری هستند که اشکال ابتدائی مبارزه ی طبقاتی (که خود از تضادهای درونی وجه تولید سرمایه داری برمی خیزد) را دامن می زنند. این امر در مورد کلیه ی مبارزات توده ای، حتی مبارزات سیاسی نیز صادق است از این رو مسائل رویش مبارزات توده های وسیع به مبارزه ی انقلابی تنها به یک عامل کمی وابسته نیست بلکه به عامل کیفی نیز بستگی دارد. چنین فراشدی نیاز به وجود تعداد بسنده ای از کارگران پیشرو درمیان توده ها و جنبش توده ای دارد که بنا بر درجه ی آگاهیشان قادر به وارد کردن توده های وسیع در عمل مبارزاتی گرد چنان اهدافی باشند که ادامه ی وجود جامعه ی بورژوا و وجه تولید سرمایه داری را مورد سوال قرار می دهند.

^{۲۰} - در اینجا نمی توانیم تفاوت میان اوضاع انقلابی و پیشا- انقلابی را به تفصیل توضیح دهیم. اگر مطلب را ساده کنیم. اوضاع انقلابی و پیشا- انقلابی را می توان به این طریق از هم تمیز داد: وجه مشخصه ی اوضاع پیشا- انقلابی آنچنان مبارزات توده ای وسیعی است که ادامه ی وجود نظام اجتماعی در اثر آن به طور عینی در خطر قرار گیرد. در صورتی که در شرایط انقلابی این خطر شکل سازمانی ویژه ای به خود می گیرد، یعنی پرولتاریا ارگان های قدرت دوگانه را به وجود می آورد (یعنی ارگان هائی که بالقوه طبقه ی کارگر می تواند توسط آن ها اعمال قدرت کند). و از نقطه نظر ذهنی توده ها تقاضاهای مستقیماً انقلابی مطرح می کنند که طبقه ی حاکم قادر به قبول یا گریز از آن ها نیست.

این امر همچنین اهمیت محوری خواست های انتقالی^{۲۱} و موفقیت استراتژیک کارگران پیشرویی را که در تبلیغ و انتشار تقاضاهای انتقالی ماهر شده اند روشن می کند و اهمیت سازمان انقلابی به مثابه تنها نیروی قادر به تدوین برنامه جامعی از تقاضاهای انتقالی مطابق با شرایط عینی تاریخی و نیازهای ذهنی وسیع ترین اقشار توده ای را به وضوح نشان می دهد. پیروزی انقلاب پرولتاریائی فقط در صورتی امکان دارد که تمام عوامل بالا به طور موفقیت آمیز در هم پیامیزد.

در بالا توضیح دادیم که نظریه ی لنینی سازماندهی قبل از هر چیز یک نظریه ی انقلابی است. نقطه ضعف بزرگ جدل روزا لوکزامبورگ بر علیه لنین در سال های ۱۹۰۴-۱۹۰۳ عدم درک این نکته است این مسأله از آنجا معلوم می شود که مفهوم سانترالیزم که در مقاله ی "مسائل سازمانی سوسیال دموکراسی" لوکزامبورگ مورد حمله قرار گرفته تمرکزی صرفاً تشکیلاتی تصور شده است و مطالعه ی دقیق آن مقاله این مطلب را کاملاً واضح می نماید. (این تمرکز با وجودی که مورد حمله قرار گرفته در ضمن تأیید هم شده است. در مورد این نکته "لوکزامبورگیست های" جدید باید "رُزایشان" را دقیق تر و کامل تر مطالعه کنند!). لنین متهم به دفاع از خط "تمرکز افراطی"، انتصاب مستبدانه اعضای کمیته های محلی حزب، و تمایل به از بین بردن هر نوع ابتکار مستقل واحدهای پائین تر حزبی گذشته است.^{۲۲}

^{۲۱} - ریشه های لنینی این استراتژی را بعداً نشان خواهیم داد.

^{۲۲} - روزا لوکزامبورگ "مسائل سازمانی سوسیال دموکراسی" در:

MARY-ALICE WATERS, ED., ROSA LUXEMBURG SPEAKS (NEW YORK: PATHFINDER PRESS., ۱۹۷۰) PP ۱۱۲-۱۳۰.

ولی وقتی به مطالعه ی نظریه ی لنینی سازماندهی، آن طور که لنین خود پرورنده بپردازیم در می یابیم که تأکید به هیچ وجه بر روی جنبه های صوری و تشکیلاتی تمرکز نیست بلکه متوجه به عملکرد سیاسی و اجتماعی آن می باشد. در قلب جزوه ی چه باید کرد؟ مفهوم دگرسانی آگاهی طبقاتی پرولتاریا به آگاهی طبقاتی سیاسی پرولتاریا از طریق فعالیت همه جانبه ی سیاسی نهفته است که تمام مسائل درونی و بیرونی روابط طبقاتی را مطرح می کند و از دیدگاهی مارکسیستی به آنان پاسخ می دهد:

"در واقع فقط وقتی می توان فعالیت توده ی کارگر را ارتقاء داد "که این فعالیت صرفاً محدود به "آغالشگری سیاسی بر یک مبنای اقتصادی" نباشد. شرط اساسی برای بسط ضروری آغالشگری سیاسی، سازمان دادن افشاگری سیاسی همه جانبه است. از هیچ طریق دیگری به جز از طریق یک چنین افشاگری نمی توان توده ها را در زمینه ی آگاهی سیاسی و فعالیت انقلابی تعلیم داد.

و افزون به آن:

آگاهی توده ی کارگران نمی تواند آگاهی طبقاتی واقعی باشد مگر وقتی که کارگران از حوادث و وقایع ملموس و بالاتر از همه آن، از حوادث و وقایع سیاسی روز بیاموزند که هر طبقه می بایستی طبقات اجتماعی دیگر را در تمامی جلوه های زندگی فکری، اخلاقی و سیاسی آن در نظر بگیرد. مگر وقتی که تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی تمام جوانب زندگی و فعالیت سیاسی تمام طبقات، اقشار و گروه های جامعه را بیاموزند. کسانی که توجه، مشاهده و آگاهی طبقه ی کارگر را منحصرأ یا به طور عمده بر خود طبقه ی کارگر

متمرکز می‌کنند سوسیال دموکرات نیستند. چون دانش طبقه ی کارگر از خودش به طور جدا نشدنی وابسته است با درک نظری - یا حتی صحیح تر خواهد بود اگر به عوض درک نظری بگوئیم درک عملی- کاملاً روشنی از روابط میان تمامی طبقات گوناگون جامعه ی امروز. درکی که طبقه ی کارگر از طریق تجربیات زندگی سیاسیش کسب کرده است.^{۲۳}

و به همین دلیل است که لنین با چنان اصراری بر این ضرورت مطلق تأکید می‌گذاشت که حزب انقلابی باید تمام تقاضاها و جنبش‌های مترقی کلیه ی طبقات و اقشار تحت ستم اجتماعی - حتی آن‌ها که "صرفاً" دموکراتیک هستند- را از آن خود کند. بنابر این طرح استراتژیک مرکزی که لنین در چه باید کرد؟^{۲۴} مطرح می‌کند آنچه‌ان آغالشگری حزبی است که کلیه ی اعتراض‌ها، طغیان‌ها و جنبش‌های مقاومت ابتدائی، خودانگیخته، پراکنده و

^{۲۳} - لنین. چه باید کرد؟ (مأخذ بالا، صفحه ۶۶).

^{۲۴} - برای درک چگونگی ربط دادن مستقیم این طرح به انقلاب به چه باید کرد؟ رجوع کنید. درست است که در چه باید کرد ضوابط سازمانی نیز جهت تمرکز وجود دارد. لیکن علت وجودی منحصر به ضروریات شرایط کار غیرقانونی و مخفی کاری است. لنین وسیع ترین "عملکرد دموکراتیک" را جهت احزاب انقلابی "قانونی" پیشنهاد می‌کند؛ "اعمال نظارت عمومی (به معنای دقیق کلمه) بر اعمال هر فرد حزبی، در زمینه ی سیاسی، مکانیزی می‌را ایجاد می‌کند که به طور خودکار آنچه را که در زیست شناسی "بقاء برتر" نامیده می‌شود به وجود آورد. "گزینش طبیعی تبلیغات وسیع، انتخابات و کنترل عمومی تضمین می‌کند که در تحلیل نهائی هر فرد سیاسی در مقامی که برایش مناسب است" قرار بگیرد، و کاری را که با توجه به ظرفیت و توانائیش بهتر از عهده ی انجام آن بر می‌آید به عهده بگیرد. از خطاهای خود درس گیرد و در مقابل همه نشان دهد که می‌تواند خطا را تشخیص دهد و از آن دوری کند". (همان جا، ص ۱۳۰).

لوکزامبورگ نیز به نوبه ی خود در حزب سوسیال دموکرات لهستان، که چون حزب سوسیال دموکرات روسیه با محدودیت‌های شدید مخفی کاری روبرو بود، از تمرکزی که دست کمی از تمرکز بلشویکی نداشت پیروی می‌کرد (یا لاقلاً آن را قبول داشت). (به تصادم با جناح رادک در ورشو و اتهامات جدی که به آن جناح زده شد دقت کنید).

"صرفاً" محلی یا ناحیه ای را به هم پیوند دهد، تأکید بر تمرکز به طور روشن در زمینه ی سیاسی است نه در زمینه ی صوری یا تشکیلاتی. هدف تمرکز تشکیلاتی صرفاً ممکن ساختن تحقق این طرح استراتژیک است.

لوکزامبورگ، اگر چه این جوهر "تمرکزگرایی" نئین را باز نمی‌شناسد، در جدل خود ناچار می‌شود غیرمستقیم مفهوم دیگری از شکل‌گیری آگاهی طبقاتی سیاسی و تدارک اوضاع انقلابی را در تقابل با آن بنهد. و تأکید او برجسته‌تر نشان می‌دهد که در این جدل دیدگاهش خطاست. مفهوم لوکزامبورگ که "لشگر پرولتاریا در طول مبارزه سربازگیری می‌کند و از اهدافش آگاه می‌گردد"^{۲۰} توسط تاریخ کاملاً نفی شده است حتی در وسیع‌ترین، طولانی‌ترین، و پرتوان‌ترین مبارزات کارگری، باز توده‌های کارگر خود درک روشنی از وظایف مبارزه یا به دست نیآورده‌اند یا به درجات بسیار محدودی به دست آورده‌اند. (از میان مبارزات چهار کشور اروپایی کافی است فقط نمونه‌های زیر را به یاد آوریم: اعتصاب‌های عمومی سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۶۸ در فرانسه، مبارزات کارگران آلمان از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳ مبارزات عظیم کارگران ایتالیا در سال‌های ۱۹۲۰، ۱۹۴۸ و ۱۹۶۹ و همچنین مبارزات خارق‌العاده ی طبقه ی کارگر در اسپانیا از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۷).

تجربه ی مبارزاتی به هیچ رو برای درک روشن وظایف مبارزه ی توده ای وسیع پیشا انقلابی یا حتی انقلابی کافی نیست. این وظایف البته با محرک‌های فوری که مبارزه را به حرکت در می‌آورند مربوط می‌شوند اما فقط از طریق تحلیل جامع تمامیت انکشاف اجتماعی و موقعیت تاریخی که وجه تولید

^{۲۰} - همان مأخذ یادداشت ۲۲، ص ۱۸۸.

سرمایه‌داری و تضادهای درونی آن و نیروهای طبقاتی در سطح ملی و بین‌المللی به آن رسیده اند قابل درک اند. بدون تدارک شیوه‌دار و مداوم، بدون تعلیم صدها و هزارها کارگر پیشرو در مکتب یک برنامه‌ی انقلابی، بدون تجربه‌ی عملی که این کارگران پیشرو در طی سال‌ها با تلاش‌های خود برای بردن این برنامه در میان توده‌های وسیع انباشت کرده اند، فرضی تخیلی و واهی خواهد بود که ((تصور کنیم)) به ناگاه و به اصطلاح یک شبه و به کمک عمل مبارزاتی توده‌ای صرف، آنچنان آگاهی که با نیازهای موقعیت تاریخی برابر باشد می‌تواند میان توده‌های وسیع پدیدار شود.

در حقیقت می‌توان دیدگاه لوکزامبورگ را واژگون کرد و گفت اگر تعلیم، آموزش و آزمون ضروری پیشگام پرولتاریا در تدوین برنامه انقلابی و کاربست آغالشگری آن در مبارزه قبل از انفجار وسیع‌ترین مبارزات توده‌ای- که به خودی خود فقط امکان رسیدن توده‌های وسیع به آگاهی انقلابی را فراهم می‌آورند- صورت نگرفته باشد، لشکر پرولتاریا هرگز به اهداف تاریخی خود نخواهد رسید. این درس غم‌انگیز انقلاب آلمان بعد از جنگ جهانی اول است که دقیقاً به علت فقدان یک چنین پیشگام کارآزموده‌ای در هم کوبیده شد.

هدف طرح استراتژیک نئین ایجاد چنین پیشگامی از طریق وحدت ارگانیک میان هسته‌های انقلابی منفرد و پیشگام پرولتاریا می‌باشد. یک چنین آمیزشی بدون فعالیت جامع سیاسی که کارگران پیشرو را به ماوراء آفاق محدود اتحادیه یا کارخانه هدایت کند ناممکن است. آن داده‌های تجربی که امروز در دسترس هستند. مؤید این است که حزب نئین قبل از انقلاب ۱۹۰۵ و در طی

آن و بعد از اینکه جنبش توده ای دوباره در سال ۱۹۱۲ شروع به برخاستن کرد، در واقع چنین حزبی بوده است.^{۲۶}

برای درک کامل ماهیت عمیقاً انقلابی طرح استراتژیک لنین باید آن را از زاویه ی دیگری هم بررسی کرد، هر مفهومی که بر مبنای احتمال، اگر نه اجتناب ناپذیر بودن وقوع انقلاب در آینده ای نه چندان دور بنا شده باشد ناچار با مسأله ی برخورد مستقیم با قدرت دولتی دست به گریبان می شود. یعنی با مسأله ی تسخیر قدرت سیاسی. به مجرد رو به رو شدن با این مشکل ما می توانیم دلانلی بر له تمرکز یافتن از آن استنتاج کنیم. لنین و لوکزامبورگ هر دو توافق داشتند که سرمایه داری و دولت بورژوا تأثیر تمرکز دهنده ی نیرومندی بر جامعه ی جدید می گذارند.^{۲۷} و در نتیجه تصور اینکه این قدرت دولتی متمرکز را می توان خرده خرده از هم باز و متلاشی کرد، آن طور که مثلاً می توان دیوار را آجر به آجر خراب کرد، تصویری واهی است.

^{۲۶} - رجوع کنید به کتاب:

DAVID LANE: THE ROOTS OF RUSSIAN COMMUNISM (ASSEN: VAN GORCUM AND CO. ۱۹۶۹).

لنین سعی کرد ترکیب اجتماعی اعضای سوسیال دموکراسی روسیه و جناح های بلشویک و منشویک را میان سال های ۱۸۹۷ و ۱۹۰۷ تحلیل کند. او به این نتیجه می رسد که فعالین و اعضاء کارگری میان بلشویک ها بیش تر بود (ص ۵۰-۵۱)

^{۲۷} - "به طور کلی نمی توان منکر شد که در جنبش سوسیال دموکراسی گرایش نیرومندی به سمت تمرکز نشسته است. این گرایش از ساختار اقتصادی سرمایه داری بر می خیزد، که اساساً عاملی تمرکز دهنده است. جنبش سوسیال دموکراسی فعالیت های خود را در شهرهای بزرگ انجام می دهد. رسالت آن نمایندگی منافع طبقاتی پرولتاریا در محدوده ی دولت ملی، و قرار دادن آن منافع عمومی و مشترک در مقابل منافع گروه ها و مصالح ملی است.

"بنابر این سوسیال دموکراسی به عنوان یک اصل با هرگونه بروز فدرالیسم خودمختاری محلی، مخالف است. و تلاش می کند تا کلیه ی کارگران و تمام سازمان های کارگری را در یک حزب واحد متحد کند و این کار را بدون در نظر گرفتن هرگونه اختلاف ملی، دینی یا حرفه ای که ممکن است در میان کارگران وجود داشته باشد انجام می دهد." (همان مأخذ ۲۲، ص ۱۱۶).

در تحلیل نهایی جوهر ایدئولوژیک اصلاح طلبی و تجدیدنظرطلبی که لنین و لوکزامبورگ هر دو با شور و غصبی یکسان آن‌ها را رد کردند^{۲۸} در این تصور نهفته است که چنین امکانی وجود دارد. ولی همین که مسأله‌ی تسخیر قدرت دولتی دیگر در فاصله‌ی بعیدی بنا شد و به مثابه‌ی هدفی نه چندان دور باز شناخته شود خرد انقلابی فوراً با مسأله‌ی راه‌ها و ابزار لازم برای به انجام رساندن تسخیر انقلابی قدرت رو به رو می‌شود اینجا هم لوکزامبورگ نحوه‌ی استفاده‌ی صرفاً جدلی لنین از مفهوم "ژاکوبین هائی که به طوری جدانپذیر به سازمان پرولتاریای دارای آگاهی طبقاتی پیوند خورده‌اند" را غلط تعبیر کرد. مقصود لنین از این ایده واضحاً نه نوعی توطئه‌گری بلانکیستی بلکه گروه پیشرونی است که سمت‌گیریشان در جهت کوشش خستگی‌ناپذیر برای انجام وظایف انقلابی باشد. گروهی که اجازه نمی‌دهد فراز و فرودهای جنبش توده‌ای از تمرکز بر این مسائل منحرفش کند.

ولی برای آنکه با لوکزامبورگ منصفانه رفتار کرده باشیم باید اضافه کنیم که اولاً او از دیدگاه تاریخی متفاوتی به مسأله می‌نگریست. و در واقع ناگزیر بود. چون تا سال ۱۹۰۴ او به نقد بیش‌تر تحت تأثیر اوضاع و شرایط آلمان

^{۲۸} - مثلاً به نظریه‌ای که آندره گرز مطرح کرده توجه کنید. مطابق این نظریه حزب جدید را فقط "از پائین به بالا" می‌توان ایجاد کرد. آن هم فقط زمانی که شبکه‌ی گروه‌های کارخانه و گروه‌های کادرها و فعالین "سراسر مناطق ملی بسط یافته باشد".

(„NI-TRADE-UNIONISTS, NI BOLCHEVIKS“, LES TEMPS MODERNES,) (OCTOBER, ۱۹۶۹).

گرز نفهمیده است که بحران دولت سرمایه‌داری به تدریج، و "از حاشیه به سمت مرکز"، صورت نمی‌گیرد. بلکه فرارشد ناپیوسته‌ای است که وقتی به نقطه‌ی عطف معینی رسید، به سمت زورآزمایی قطعی میل می‌کند. اگر تمرکز گروه‌ها و مبارزین انقلابی به موقع صورت نگیرد، فقط کار بوروکراسی اصلاح طلب، که به عقب راندن جنبش و انداختن آن به مجاری قابل قبول تسهیل می‌شود. همان‌طور که در ایتالیا به سرعت انجام شد. آن هم زمانی که گرز مشغول نوشتن مقاله اش بود. این همه به سرعت به عقب نشینی گروه‌های "کادرها و فعالین" منجر شد. و به هیچ وجه به گسترش آن‌ها به سراسر کشور نیانجامید.

بود تا روسیه و لهستان ثانیاً به محض اینکه روشن شد که در آلمان هم انقلاب در آینده ی نزدیکی امکان دارد او کاملاً نتایج ضروری به مفهوم لنینی آن را استنتاج کرد.^{۲۹}

تروتسکی جوان هم آنجا که در جدل اش بر علیه لنین او را متهم به "جایگزین گرایی" یعنی قرار دادن ابتکار عمل فقط حزب به جای ابتکار عمل پرولتاریا کرد، اشتباه بزرگی مرتکب شد.^{۳۰} اگر هسته ی این اتهام را از پوسته ی جدلی آن جدا کنیم اینجا نیز مفهومی نارسا و ایده آلیستی از تکامل آگاهی طبقاتی پرولتاریا می یابیم:

^{۲۹} - رجوع کنید به مقاله ی روزا لوکزامبورگ در باره ی پایه گذاری حزب کمونیست آلمان، تحت عنوان "اولین کنوانسیون": گروه های ضربتی انقلابی پرولتاریای آلمان در حزب سیاسی مستقلی متحد شده اند".

THE FOUNDING CONVENTION OF THE COMMUNIST PARTY OF GERMANY (FRANKFURT: EUROPAISCHE VERLANGSTALT, ۱۹۶۹), P. ۳۰۱.

"از هم اکنون مسأله این است که همه جا اعتقاد تزلزل ناپذیر انقلابی را جایگزین تمایلات انقلابی کنیم و کار نظامدار را جایگزین حرکت خودانگیخته سازیم" (ص ۳۰۳). همچنین به قطعه ی زیر از جزوه ی روزا لوکزامبورگ، انجمن اسپارتاکوس چه می خواهد؟ توجه کنید (ص ۳۰۱): "انجمن اسپارتاکوس آن حزبی نیست که بخواهد در رأس طبقه ی کارگر یا به یاری آن به قدرت برسد. انجمن اسپارتاکوس چیزی نیست جز آن بخشی از پرولتاریا که از هدف خود آگاه است. آن بخشی که در هر قدم توده های کارگر را به مثابه یک کل جهت تحقق دادن به هدف تاریخی خود یاری می دهد و در هر مرحله ی جداگانه ی انقلاب هدف نهائی سوسیالیستی را نمایندگی می کند. و در هر مسأله ی ملی منافع انقلاب جهانی پرولتری را". (تاکید از ا. مندل) در سال ۱۹۰۴ لوکزامبورگ هنوز جوهر بلشویزم را درک نکرده بود. که "آن بخش پرولتاریا که از هدفش آگاه است" ناگزیر باید جدا از "توده های وسیع" سازمان داده شود.

بهترین تأیید نظر ما این است که به مجرد اینکه روزا لوکزامبورگ مفهوم حزب پیشگام را اختیار کرد، سوسیال دموکرات ها (آن هم سوسیال دموکرات های چپ) او را هم متهم به طرفداری از "دیکتاتوری بر پرولتاریا" کردند.

(MARX ADLER: KARL LIEBKNECHT UND ROSA LUXEMBURG, DER KONPF, VOL. XII, NO ۲ (FEBRUARY, ۱۹۱۹) P. ۷۵.)

^{۳۰} - LEON TROTSKY: NOS LACHLS POLITIQILS (PARIS: EDITIONS PIFRRE BELFOND, ۱۹۷۰), PP ۱۲۳-۱۲۹.

"مارکسیزم می آموزد که منافع پرولتاریا را شرایط عینی زندگی تعیین می کنند. این منافع آنچنان محکم و اجتناب ناپذیرند که سرانجام ((!!)) پرولتاریا را مجبور می کنند آن ها را در شعاع آگاهی خود وارد کند، یعنی تحقق منافع عینی خود را منافع ذهنی خود سازد"^{۳۱}

امروزه به سادگی می توان دید که چه خوشبختی ساده لوحانه و قدری گرایانه ای در این تحلیل نارسا نهفته بود. اینجا منافع فوری با منافع تاریخی، یعنی با روشن کردن پیچیده ترین مسایل استراتژیک و تاکتیک های سیاسی در یک سطح قرار داده شده اند. در مقایسه با فجایع تاریخی که به علت عدم قدرت پرولتاریا در اجرای حتی وظایف انقلابی فوری ((در شرایط فقدان رهبری انقلابی)) رخ داده اند این امید واقعاً سطحی می نماید که پرولتاریا "بالاخره" منافع تاریخی خود را باز خواهد شناخت.

همان خوشبختی ساده لوحانه، به طور چشم گیرتری در قطعه ی زیرین از همان جدل جلوه می کند.

سوسیال دموکرات انقلابی نه تنها از رشد اجتناب ناپذیر ((!!)) حزب سیاسی مطمئن است بلکه تردیدی نیز در پیروزی اجتناب ناپذیر ((!!)) ایده های سوسیالیزم انقلابی درون این حزب ندارد. نخستین نکته در اثبات مسأله این است که انکشاف جامعه بورژوا خود به خود پرولتاریا را به سمت تعیین حدود سیاسی خود می راند یا نکته دوم این است که گرایش عینی وسایل تاکتیکی این تعیین حدود بهترین، کامل ترین و

^{۳۱} - همان جا ص ۱۲۵.

عمیق ترین بیان خود را در سوسیالیزم انقلابی، یعنی مارکسیزم می یابند.^{۳۲}

این نقل قول به روشنی نشان می دهد که پرچمی که تروتسکی جوان در جدل اش با لنین برافراشته جز همان "تاکتیک تجربه شده ی قدیمی" به روایت بیل و کائوتسکی نیست که ساده لوحانه معتقد به "اجتناب ناپذیر بودن پیشرفت است" یعنی عقایدی که در فاصله ی مرگ مارکس تا جنگ جهانی اول بر سوسیال دموکراسی بین المللی حکمفرما بودند. مفهوم لنین از آگاهی بی نهایت غنی تر، دیالکتیکی تر و ((نشاندهنده ی)) تضادهای پیچیده تری بود. چرا که بر مبنای درک هوشمندانه ای از مطرح بودن انقلاب در زمان حاضر (در سال هائی نزدیک و نه دور "بالاخره"، یک روز...) بنا شده بود.

برای تکمیل بیان خود از این انکشاف تاریخی لازم به یادآوری است که تروتسکی پس از آغاز انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، تحلیل لنین از شکل گیری آگاهی طبقاتی پرولتری، و از این راستا نظریه ی لنینی سازماندهی را به طور کامل پذیرفت و با سرسختی از آن بر علیه افراد شکاک و بدبین (که مدعی بودند این نظریه "نطفه های استالینیزم" را می پروراند) دفاع کرد. و بدینسان در آخرین اثر ناتمام خود نوشت:

عامل عظیم در بلوغ فکری پرولتاریای روسیه در فوریه یا مارس ۱۹۱۷ شخص لنین بود. او از آسمان ها نازل نشد، او بیان سنت انقلابی طبقه ی کارگر بود. جهت رسیدن شعارهای لنین به توده ها لازم بود کادرهائی هر چه هم در آغاز اندک، وجود داشته باشند؛ لازم بود اعتماد کادرها به رهبری موجود باشد، اعتمادی مبتنی بر مجموعه

^{۳۲} - همان جا ص ۱۸۶.

تجربیات گذشته. حذف این عوامل از محاسبات به معنی از نظر دور داشتن انقلاب در جریان واگذار کردن مفهوم مجرد "توازن قوا" به جای آن است، چون انکشاف انقلاب دقیقاً بدین معناست که توازن قوا دائماً و به سرعت تحت تأثیر تغییرات آگاهی پرولتاریا، جذب اقشار عقب مانده آن به اقشار پیشرو، و اعتماد روزافزون طبقه به قدرت خود، تغییر می کند. ستون فقرات حیاتی این فرآیند حزب است. همان طور که ستون فقرات حیاتی در مکانیزم حزب رهبری است.^{۳۳}

حزب انقلابی باید تمام خواست های حاد جنبش های مترقی کلیه ی طبقات و اقشار تحت ستم را از آن خود کند.

پیشگام انقلابی و مبارزه ی خودانگیخته ی توده ای

اگر عملکرد لنین در زندگیش را در "کم بها دادن" نظام دار اهمیت مبارزات خودانگیخته ی توده ای و در تقابل با "درک ارزش" چنان مبارزاتی از جانب لوکزامبورگ و یا تروتسکی تلقی نمائیم بی عدالتی بزرگی نسبت به وی روا داشته ایم. اگر از بعضی پاره های جدلی آثار لنین که خود فقط در محتوای کلی بحث قابل درک هستند بگذریم ملاحظه می کنیم که او همه جا با همان شور و شوق و صراحت روزا لوکزامبورگ و تروتسکی از انفجار خودانگیخته ی

LEON TROTSKY: „THE CLASS, THE PARTY AND THE -^{۳۳}
LEADERSHIP“: FOURTH INTERNATIONAL (PREDECESSOR OF
THE INTERNATIONAL SOCIALIST REVIFW) VOL. I, NO,۷ (DEC,
۱۹۴۰) P ۱۹۳

اعتصاب و تظاهرات توده ای استقبال می کرد^{۳۴}. فقط بوروکراسی استالینیستی توانست با بی اعتمادی روزافزونش به مبارزات خودانگیخته توده ای- که به هر حال این عدم اعتماد، خود ویژگی هر بوروکراسی است لنینیزم را تحریف کند.

لوکزامبورگ کاملاً درست می گفت که طغیان انقلاب پرولتری را نمی توان با تقویم "از قبل معین کرد" و در هیچیک از نوشته های لنین هم در مخالفت با این واقعیت چیزی نمی توان یافت. لنین هم مثل روزا لوکزامبورگ معتقد بود که این انفجارهای توده ای منفرد، که بدون آن ها انقلاب قابل تصور نیست را نه می توان براساس قواعد تنظیم کرد و نه "تحت فرمان" یک ستون از افسران درجه دار در آورد. لنین هم مثل لوکزامبورگ به زرادخانه ی قدرتمند انرژی خلاق، راه جوئی و ابتکاری که در مبارزات واقعاً وسیع توده ای میدان عمل پیدا می کنند، و همواره خواهند کرد، اعتقاد داشت.

بنابر این تفاوت میان نظریه ی لنینی سازماندهی و به اصطلاح نظریه ی خودانگیختگی که فقط بعد از تردید و تأمل بسیار می توان آن را به لوکزامبورگ نسبت داد- در کم بهاء دادن به ابتکار توده ای نیست، بلکه در درک محدودیت های آن است. ابتکار توده ای قادر به انجام بسیاری کارهای عظیم است. ولی به خودی خود نمی تواند در طول مبارزه برنامه ی جامع و کاملی برای انقلاب سوسیالیستی طرح ریزد که بر کلیه ی مسائل انگشت بگذارد (از بازسازی سوسیالیستی بگذریم)، و به تنهایی قادر نیست تمرکز

^{۳۴} - می توان مثال های زیادی در این مورد آورد، مثلاً رجوع کنید به کلیات لنین جلد ۱۸. MOSCOW: FOREIGN LANGUAGES PUBLISHING HOUSE, ۱۹۶۳. PP ۴۷۱-۴۷۷; VOL. ۲۳, PP ۲۳۶-۲۵۳; VOL. ۱۰, PP. ۲۷۷-۲۷۸.

کافی جهت سرنگونی قدرت متمرکز دولتی و ابزارهای سرکوب آنکه از مزایای استفاده ی کامل از "خطوط داخلی" ارتباط برخوردار است به وجود بیاورد. به عبارت دیگر محدودیت های خودانگیختگی توده ای با این درک آغاز می شود که انقلاب سوسیالیستی پیروز را نمی توان فوراً به انجام رساند. و خودانگیختگی توده ای "ناب" همواره به ابتکارات فوری قابل تقلیل یافتن است.

افزون آنکه، خودانگیختگی "ناب" فقط در کتاب داستان های جن و پری در باره ی جنبش کارگری پیدا می شود و نه در تاریخ راستین این جنبش. اینجا مقصود از "خودانگیختگی توده ها" آن جنبش هائی است که از قبل توسط یک ارگان مرکزی به کمال طرح ریزی نشده اند. ولی "خودانگیختگی توده ها" را هیچگاه نباید به معنی جنبش هائی که بدون "تأثیر سیاسی از خارج" به حرکت در می آیند تعبیر کرد. پوشش آبی رنگ یک جنبش به ظاهر "خودانگیخته ای" را اندکی بشکافید فوراً آثار رنگ سرخ تند زیر آن به چشم خواهد خورد. یا عضو یک گروه "پیشگام، را خواهید دید که اعتصابی "خودانگیخته" به راه انداخته است. یا عضو پیشین سازمان "انحرافی چپ" دیگری را مشاهده می کنید که مدت هاست آن را ترک کرده است آموزش وی در آن سازمان به آن اندازه کافی بوده تا قدرت یابد، در شرایط انفجاری، در زمانی که اکثریت توده ها هنوز درحالت تردید به سر می برده اند و به سرعت عمل کند.

در یک مورد می توان در عمل خودانگیخته ثمره ی سال ها "فعالیت مخفی" یک اپوزیسیون اتحادیه ای یا گروهی از اعضاء ساده ی اتحادیه را دید. یا در مورد دیگری نتیجه ی تماس هائی که مدت های مدید- و بدون موفقیت ظاهری-

با کارگران شهر مجاور (یا کارخانه ی مجاور) که "دست چپی ها" در آن قوی ترند، برقرار گشته را مشاهده نمود. در دنیای مبارزه ی طبقاتی چیزی از قبیل مرعی که به طور "خودانگیخته" پخته از آسمان بیفتد وجود ندارد.

از این رو، آنچه که مبارزات "خودانگیخته" را از مداخله پیشگام متمایز می کند این نیست که در مورد نخست کلیه ی شرکت کنندگان در مبارزه از یک سطح آگاهی برخوردارند و در مورد دوم "پیشگام" از توده متمایز شده است. عامل تمایز این دو شکل مبارزه این نیست که در مبارزات خودانگیخته هیچ راه حلی از "خارج" به پرولتاریا ارائه نمی شود. به هر رو، پیشگام متشکل به شیوه ای "نخبه گرایانه" با تقاضاهای ابتدائی توده برخورد می نماید و "برنامه"ی خود را به آن ها تحمیل می کند. هرگز هیچ مبارزه ی خودانگیخته ای بدون گونه ای اعمال نفوذ عناصر پیشگام وجود نداشته است. تفاوت بین مبارزات "خودانگیخته" و مبارزاتی که در آن ها "پیشگام انقلابی مداخله می کند" اساساً در این است که در مبارزات "خودانگیخته" خصلت مداخله ی عناصر پیشگام غیرمتشکل، فوری، ناهمبسته و بی برنامه است (که از روی اقبال در این کارخانه، آن محله یا شهر اتفاق می افتد). در صورتی که وجود سازمان انقلابی، هماهنگ سازی، برنامه ریزی، به حرکت درآوردن موزون و آگاهانه ی بخش های مختلف، شکل دادن مداوم، و مداخله ی عناصر پیشگام در مبارزات توده ای "خودانگیخته" را ممکن می سازد. تقریباً کلیه ی عواملی که "ماوراء تمرکزگرائی" لنینی را ضروری می سازند بر این واقعیت و فقط بر این واقعیت متکی هستند.

فقط قدری گرایان اصلاح ناپذیر (علیت گرایان مکانیکی) می توانند به این مسأله قناعت کنند که همه ی انفجارهای توده ای باید ناچاراً در روز معینی

اتفاق می افتادند فقط به این دلیل که در عمل در آن روز اتفاق افتاده اند. و برعکس در مجموع مواردی که چنین انفجارهایی صورت نگرفته امکان رخداد آن وجود نداشته است. یک چنین طرز برخورد قدری گرایانه (وجه مشترک یا مکتب فکری کائوتسکی- باتر) در واقع کاریکاتوری از نظریه ی لنینی سازماندهی است. در هر صورت این ویژگی هاست که بسیاری از مخالفان لنین را که در مخالفت با لنین تا این حد درباره ی "خودانگیختگی توده" پرگویی می کنند. در همان زمان دچار این علیت گرائی مکانیکی مبتذل می گرداند. اینان درک نمی کنند که چنین برخوردی چقدر با "والا مقامی خودانگیختگی توده" که مورد نظر آن هاست در تناقض می باشد.

از سوی دیگر اگر آغازگاه اجتناب ناپذیری انفجارهای خودانگیخته ی توده ای ادواری باشد- این انفجارات زمانی رخ می دهند که تضادهای اجتماعی- اقتصادی به درجه ای رسیده باشند که دیگر شیوه ی تولیدی سرمایه داری ناچار به طور ادواری وقوع چنین بحران های پیشا انقلابی را ایجاد نماید- آنگاه باید دانست که تعیین لحظه ی دقیق وقوع این انفجارها ممکن نیست، چرا که هزاران رخداد فرعی، تصادم های جزئی و وقایع اتفاقی می توانند نقش مهمی در تعیین آن بازی نمایند. از این رو، یک انقلابی پیشگام که قادر باشد در لحظات حساس نیروی خود را بر "ضعیف ترین حلقه" متمرکز کند، به طور غیرقابل مقایسه ای از عملیات مغشوش عده ی زیادی کارگران پیشرو که قادر به تمرکز نیرویشان نیستند کارآتر است.^{۳۰}

دو نمونه از بزرگ ترین مبارزات کارگری که در غرب صورت گرفتند- ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه و پانیز ۱۹۶۹ در ایتالیا- نظریات بالا را کاملاً تأیید

^{۳۰} - اعتصاب عمومی مه ۱۹۶۸ در فرانسه به روشنی عدم امکان متراکم شدن "خود بخودی" عناصر انقلابی پیشگام را در سطح ملی نشان داد.

می کنند. هر دوی آن ها با مبارزات خودانگیزه ای آغاز شدند و هیچیک توسط اتحادیه ها یا احزاب بزرگ سوسیال دموکرات و "کمونیست" تدارک داده نشده بود. در هر دو مورد کارگران یا دانشجویان پیشرو، یا هسته های انقلابی با جرقه زدن بر باروت در اینجا و آنجا و ایجاد "تجربه ی نمونه" برای آموزش طبقه ی کارگر نقش تعیین کننده ای بازی کردند. در هر دو مورد میلیون ها کارگر وارد مبارزه شدند. ده میلیون در فرانسه و حدود پانزده میلیون در ایتالیا، چنین موردی تا به حال سابقه نداشته است. حتی در دوران بزرگ ترین مبارزات طبقاتی بعد از جنگ جهانی اول.

در هر دو حالت گرایش خودانگیزه ای که کارگران از خود نشان دادند فرسنگ ها از "اکنونیسم" اعتصاب های صرفاً اقتصادی جلو افتاد. در فرانسه اشغال کارخانه ها و ابتکارات جزئی متعددی بیانگر این واقعیت بود. در ایتالیا این گرایش نه فقط در تظاهرات خیابانی عظیم و مطرح شدن تقاضاهای سیاسی نشان داده شد، بلکه در نمودار شدن نطفه های گرایش به سمت خودسازماندهی در محل تولید، یعنی تلاش برای برداشتن اولین قدم در راه استقرار قدرت دوگانه جلوه گر گشت: یعنی انتخاب نمایندگان بخش ها (بدین معنا پیشگامان طبقه ی کارگر ایتالیا از پیشگامان کارگران فرانسه جلوتر بودند و نخستین دروس عمده ی تاریخی ماه مه فرانسه را آموخته بودند).^{۳۶} لیکن در هیچیک از این دو حالت نه فقط مبارزه ی قوی توده ای و خودانگیزه موفق به سرنگون کردن دولت بورژوا و وجه تولید سرمایه داری

^{۳۶} - حتی اینجا هم این اشکال ابتدائی سازماندهی مستقل، به علت فقدان پیشگام انقلابی متشکل که می توانست تدارک ضروری را برعهده بگیرد، نتوانستند برای مدت زیاد تمرکز محافظه کارانه ی اتحادیه ها و ابزار دولتی و سرمایه داران را خنثی کنند. (تازه از متلاشی کردن آن حرفی زده ایم).

نشده، حتی درک توده‌ای از اهدافی که چنین سرنگونی را در کوتاه مدت می‌توانست ممکن نماید در هیچیک پدید نیامد.

استعاره‌ی تروتسکی در تاریخ انقلاب روسیه را به خاطر آوریم: بخار نیرومند به علت فقدان پیستونی که در لحظه‌ی حساس می‌توانست آن را متراکم کند، در هوا تبخیر شد.^{۳۷} البته شک نیست که در تحلیل نهائی نیروی محرکه بخار است. یعنی انرژی بسیج توده‌ای و مبارزه‌ی توده‌ای، نه خود پیستون. بدون این انرژی پیستون پوسته‌ای توخالی بیش نیست. ولی بدون پیستون، حتی قوی‌ترین بخار هدر می‌رود و به جانی نمی‌رسد. این جوهر نظریه‌ی لنینی سازماندهی است.

سازماندهی، بوروکراسی و مبارزه‌ی انقلابی

در این رابطه یک مشکل هم وجود دارد که لنین، در دوران داغ‌ترین مباحثات و مجادلات خود با منشویک‌ها، یا اصلاً متوجه آن نبود (۱۹۰۵-۱۹۰۳) و یا توجه کافی بدان مبذول نداشت (۱۹۱۴-۱۹۰۸). و در اینجاست که ارزش کامل کار تاریخی تروتسکی و روزا لوکزامبورگ در تسهیل فهم فورمول دیالکتیکی "طبقه‌ی کارگر- کارگران پیشرو- حزب کارگری- برجسته می‌شود.

دقیقاً به علت سطح ناگزیر ناکافی آگاهی طبقاتی در توده‌های وسیع کارگران است که حزب پیشگام و شکاف میان حزب توده‌ها لازم می‌شود. همان‌طور

^{۳۷} - لنون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه.

LEON TROTSKY: HISTORY OF THE TUSSIAN REVOLUTION (ANN ARBOR: UNIVERSITY OF MICHIGAN PRESS, ۱۹۵۷) P. X I X

که نلین هم تأکید کرده این رابطه ی دیالکتیکی پیچیده ای است- وحدت شکاف و درهم آمیزی- که کاملاً با ویژگی های تاریخی مبارزه ی انقلابی برای انقلاب سوسیالیستی مطابقت می کند.

ولی این حزب جدا افتاده در داخل جامعه ی بورژوا ریشه می گیرد. جامعه ای که با تقسیم کار جهانشمول و تولید کالانی به سمت چیزگون کردن تمامی روابط انسانی گرایش دارد.^{۳۸} به عبارت دیگر ساختن دستگاه حزبی جدا از طبقه ی کارگر خط خود مدار شدن این ابزار (از طبقه ی کارگر) را در خود دارد. و وقتی این خط از مراحل نطفه ای فراتر رود گرایش به سمت حفظ و بقاء دستگاه در خود هدفی غائی، و نه وسیله ای برای هدفی دیگر (مبارزه ی طبقاتی موفقیت آمیز) می شود.

این گرایش ریشه ی انحطاط بین الملل دوم و بین الملل سوم است: یعنی در آمدن احزاب توده ای سوسیال دموکرات و کمونیست در تبعیت بوروکراسی های رفورمیست که با فعالیت روزانه اشان جزئی از وضع موجود شده بودند.^{۳۹}

بوروکراسی در سازمان های کارگری یکی از فرآورده های تقسیم کار اجتماعی کار است. یعنی محصول ناتوانی توده های کارگر است، که تحت رژیم سرمایه داری اکثراً از آموزش نظری و فرهنگی محرومند. و نمی توانند به مجموعه کارهائی که باید در چارچوب سازمان به آن ها پرداخت، برسند. و کوشش برای پرداختن به این کارها، آن طور که در آغاز جنبش کارگری

^{۳۸} - مثلاً نگاه کنید به:

GEORGE LUKACS, GESCHICHTE UND KLASSENBEWUSSTSEIN (BERLIN: MALIK-VERLAG, ۱۹۲۳), PP ۱۸۰-۱۸۹ ff

^{۳۹} - به هر رو، دفاع از منافع ویژه ی سیاسی و مادی این بوروکراسی ها آن زیر ساخت اجتماعی ای است که بر پایه اش رو ساخت [روینا- یاشار آذری] این استقلال و رسوبات ایدئولوژیک آن بنا می شود.

صورت می گرفت. راه حل مسأله ((در شرایط فعلی)) نیست. چون چنین تقسیم کار کاملاً باید با شرایط مادی مطابقت داشته باشد و به هیچ وجه زانیده عمل مقام پرستان شرور نیست. اگر این شرایط در نظر گرفته نشوند خرده کاری، نادانی و منازعاتی که ایجاد خواهند شد همان محدودیت هانی برابر جنبش کارگری خواهند گذاشت که بوروکراسی. پس با شروع از آغازگاه متفاوتی - یعنی تکنیک های سازماندهی به جای سطح آگاهی- دوباره به همان مسأله ای می رسیم که قبلاً توضیح دادیم: یعنی اعتبار بیش از حد قائل شدن برای وجه تولید سرمایه داری به مثابه مکتب بی عیب و نقصی جهت تربیت پرولتاریا برای مبارزه ی مستقل و یا تصور اینکه سرمایه داری به طور خودکار طبقه ی کارگر را قادر به شناخت خودانگیخته اهداف و اشکال سازماندهی آزادیش، و دستیابی خود به خودی به آن ها می سازد.

لنین در نخستین بحث هایش با منشویک ها خطر مستقل شدن تشکیلات و بوروکراتیزه شدن احزاب کارگری را بسیار دستکم می گرفت. فرض او بر این بود که خط فرصت طلبی در جنبش جدید کارگری بطور عمده از آکادمیسین های خرده بورژوا "اتحادیه گرایان ناب" خرده بورژوا ریشه می گیرد. او مبارزه ی بسیاری از رفقاییش بر علیه خطر "بوروکراتیزم" را به استهزاء می گرفت. عملاً تاریخ نشان داد که بزرگ ترین منبع فرصت طلبی در سوسیال دموکراسی قبل از جنگ اروپا نه آکادمیسین ها و نه "اتحادیه گرایان ناب" همانا خود بوروکراسی حزب سوسیال دموکرات بود. یعنی در "قانونگرایی" که از یکسو به فعالیت انتخاباتی و پارلمانی و از سوی دیگر به مبارزه جهت اصلاحات فوری در زمینه های اقتصادی و صنفی محدود می شد. (توصیف صرف

عملکرد، نشان می‌دهد که چه تشابه عمیقی آن و عملکرد احزاب کمونیست فعلی اروپا موجود است).

تروتسکی و لوکزامبورگ این خطر را زودتر و دقیق‌تر از لنین درک کردند. لوکزامبورگ حتی در سال ۱۹۰۴ این اندیشه را اظهار کرده بود که "تمایزی مابین حملات مشتاقانه ی توده‌ها و موضع ((زیاده از حد)) محتاطانه سوسیال دموکراسی" ممکن است.^{۴۰} لیکن این اندیشه هنوز درست بیان نشده رد می‌شود، چرا که به عنوان تنها مصداق آن، مورد موهوم "سانترالیزم افراطی" مشی لنین عنوان شده است. در سال بعد تروتسکی مسأله را به نقد، دقیق‌تر مطرح کرده است:

به همان نسبتی که توده‌ها به سوسیالیزم روی آور می‌شوند و مبارزاتشان بیش‌تر و بیش‌تر سازمان داده و منضبط می‌شود محافظه‌کاری احزاب سوسیالیست اروپا، و مخصوصاً بزرگ‌ترین آن‌ها حزب سوسیال دموکرات آلمان، بیش‌تر می‌شود. در نتیجه سوسیال دموکراسی، به مثابه سازمان‌دربرگیرنده ی تجربه ی سیاسی پرولتاریا، ممکن است در لحظه ی معینی تبدیل به مانع مستقیمی در راه گشوده شدن تصادم آشکاری میان کارگران و ارتجاع بورژوازی شود. به عبارت دیگر محافظه‌کاری در تبلیغات سوسیالیستی احزاب کارگری ممکن است در لحظه ی معینی مبارزه ی مستقیم پرولتاریا جهت قدرت را عقب براند.^{۴۱}

این پیش‌بینی را تاریخ به طور اسف‌انگیزی تأیید کرد. لنین تا آغاز جنگ جهانی اول متوجه این مسأله نشد در صورتی که جناح چپ (سوسیال

^{۴۰} - همان مأخذ یادداشت ۲۲، ص ۱۲۱.

^{۴۱} - لئون تروتسکی "نتایج و چشم‌اندازها".

دموکراسی) آلمان مدت ها قبل از آن اوهام خود را درباره ی مدیریت حزب سوسیال دموکرات به دور انداخته بود.^{۴۲}

نظریه ی سازماندهی، برنامه ی انقلابی، عملکرد انقلابی

لیکن بعد از ضربه ی روحی شدیدی که در ۴ اوت ۱۹۱۴ به نین وارد شد او نیز قدم تعیین کننده ای درباره ی این مسأله به جلو برداشت. از آن روز به بعد مسأله ی سازماندهی نه صرفاً به عملکرد بلکه به محتوا هم مربوط شد. مسأله دیگر صرفاً گذاردن "سازماندهی" به طور کلی در تقابل با "خودانگیزی" به طور کلی، آن طور که اغلب در چه باید کرد؟ و در یک گام به جلو دو گام به پس مشاهده می شود، نیست. اکنون مسأله عبارت است از باز شناختن دقیق سازمانی که به طور عینی محافظه کار است و از سازمانی که به طور عینی انقلابی است. این بازشناسی براساس ملاک عینی (برنامه ی انقلابی، بردن این برنامه به میان توده ها عملکرد انقلابی و غیره) صورت می گیرد و مبارزه جونی خودانگیزته ی توده ها آگاهانه بر عملیات یا حتی وجود سازمان های توده ای اصلاح طلب و محافظه کار ترجیح داده می شود. و از آنجا که نین بعد از سال ۱۹۱۴ به طور نظامدار از "توده های سازمان نیافته" در مقابل سازمان سوسیال دموکراتیک، که در تضاد با توده ها قرار گرفته، دفاع می کند یا این یک را متهم به خیانت به توده ها می کند،

^{۴۲} - مثلاً توجه کنید به سرزنش های نیشدار کلارا زتکین به کمیته ی اجرائی حزب سوسیال دموکرات (و از جمله بی شخصیتی کائوتسکی) که در مکاتباتش در رابطه با سانسور کتاب راه قدرت نوشته کائوتسکی توسط حزب.

K. KAUTSKY, LE CHEMIN DE POUVOIR (PARIS: EDITIONS ANTHROPOS, ۱۹۶۹), PP. ۱۷۷-۲۱۲.

و این را با احترامی که نین در همان سال برای کائوتسکی قائل بود مقایسه کنید.

کسانی که "ساده لوحانه" از سازمان بت ساخته اند ممکن است ادعا کنند. لنین بعد از ۱۹۱۴ به نظر لوکزامبورگی "خودانگیزی" باز گشته است.^۳ اکنون لنین حتی متلاشی شدن سازمان های محافظه کار شده را لازمه ی اجتناب ناپذیر آزادی پرولتاریا می داند.^۴

ولی تصحیح، یا بهتر بگوئیم تکمیل نظریه ی سازماندهی لنین توسط خود او بعد از سال ۱۹۱۴ قدمی به عقب به سمت پرستش خودانگیزی "ناب" نبود، بلکه قدمی به جلو به سمت باز شناختن حزب انقلابی از مفهوم عام سازمان بود. اکنون به جای گفتن اینکه هدف حزب تکامل دادن آگاهی طبقاتی سیاسی طبقه ی کارگر است فورمول بسیار دقیق تری را ارائه می کند. وظیفه ی پیشگام انقلابی عبارت است از تکامل دادن آگاهی انقلابی در پیشگام طبقه ی کارگر. سازمان حزب طبقه ی انقلابی عبارت از فراشدی است که در آن برنامه ی انقلاب سوسیالیستی با تجربه ای که اکثریت کارگران پیشرو در مبارزه گرد آورده اند درهم می آمیزد.^۵

^۳ - مطالب زیر در سال ۱۹۲۱ توسط بین الملل کمونیست منتشر شد.

LENIN, „DER ZUSAMMENBRUCH DER I I INTERNATIONALE“
LININ & ZINOVIEV, GEGEN DEN STORM (PUBLISHED BY THE
COMMUNIST INTERNATIONAL, ۱۹۲۱) P. ۱۶۴.

^۴ - همان جا ص ۱۶۵.

^۵ - لنین: چپ روی کمونیزم، بیماری کودکانه.

همچنین به قطعه ی مذکور در بالا از جزوه ی انجمن اسپارتاکوس چه می خواهد؟ از روز الوکزامبورگ رجوع کنید.

این نتیجه گیری برتر از بحث تروتسکی در سال ۱۹۰۶ با بحث روزا لوکزامبورگ در سال ۱۹۰۴ بود. در برابر افزایش مداوم محافظه کاری در حزب سوسیال دموکرات، آن ها گمان می کردند که توده ها می توانند فقط با شورای انقلابی مسأله ی تسخیر قدرت را حل کنند. در جزوه ی "اعتصاب توده ای، حزب سیاسی و اتحادیه" (در ROSA LUCAMBURG SPEAKS OP CIT, PP ۱۵۳-۲۱۹) لوکزامبورگ حتی نقش تعیین کننده را به طور موقتی به بخش "سازمان نیافته"، یعنی فقیرترین بخش پرولتاریا می دهد که در طی اعتصاب توده ای به ناگاه به آگاهی می رسند. لنین هم در نوشته هایش بعد از ۱۹۱۴ این توده ها را در برابر

همراه با این گسترش و پیرایش نظریه ی لنینی سازماندهی، پس از آغاز جنگ جهانی اول گسترش مفهوم لنینی مطرح بودن انقلاب در حال حاضر صورت می گیرد. قبل از سال ۱۹۱۴ این مفهوم برای لنین کم و بیش به روسیه محدود می شد. اما بعد از ۱۹۱۴ دامنه اش به تمام اروپا گسترش یافت. (بعد از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، لنین به نقد متوجه توان فوری جهت انقلاب در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره شده بود).

در نتیجه صحت "طرح استراتژیک" لنینی جهت کشورهای امپریالیستی اروپای غربی با مسأله ی ماهیت دوران تاریخی که در آن زندگی می کنیم پیوند عمیق دارد. از دیدگاه ماتریالیزم تاریخی فقط با آغاز از این فرض است - که به نظر ما صحیح و قابل اثبات است- که از آغاز جنگ بین الملل اول و پیش از انقلاب اکتبر در روسیه نظام جهانی سرمایه داری وارد یک دوران بحران ساختاری تاریخی^۶ گشته است و این بحران باید به طور متناوب به اوضاع انقلابی منجر بشود، می توان مفهوم حزب را از "توان فعلی برای انقلاب" استخراج کرد. از سوی دیگر اگر فرض کنیم هنوز در مرحله ی صعود سرمایه داری، به مثابه ی نظامی جهانی، هستیم یک چنین مفهوم می بایست همچون مفهومی کاملاً "اراده گرای" مردود شناخته شود. چون آنچه در طرح استراتژیک لنین عامل تعیین کننده است مسلماً تبلیغ انقلابی نیست - اگر چه

اشرافیت کارگری قرار می دهد. اگرچه، به نظر من، این عمل به نحوی بیش از حد ساده گرا، انجام شده. در آن دوران کارگران کارخانه های عظیم فولاد سازی و فلزکاری هم در میان بخش سازمان نیافته پرولتاریای آلمان بودند. با اینکه آن ها بعد از ۱۹۱۸ به طور توده ای به چپ گرویدند، به هر حال به "فقیرترین لایه ها" تعلق نداشتند.

^۶ - این به اصطلاح بحران عمومی سرمایه داری، یعنی آغاز دوران تاریخی انحطاط سرمایه داری را نباید با بحران های جذر و مدی یعنی بحران های اقتصادی دوره ای اشتباه گرفت. این بحران ها، هم در دوران صعود و هم در دوران نزول سرمایه داری اتفاق می افتند. در آراء لنین دورانی که با جنگ اول جهانی شروع می شود. "دوره ی آغاز انقلاب اجتماعی" است، مثلاً رجوع کنید به: GEGEN DEN STORM OP CIT P. ۳۹۳.

این مسلم است که انقلابیون باید در دوران غیرانقلابی نیز به آن مبادرت ورزند. بلکه تمرکز آن بر مبارزه ی انقلابی است که در آینده ای نه چندان دور آغاز می شود. حتی در دوران صعود سرمایه داری همچنین مبارزاتی ممکن بودند (مثلاً کمون پاریس)، ولی تنها همچون نمونه های استثنائی ناموفق. در چنین شرایطی سازمان دادن حزب از طریق تمرکز کوشش بر تدارک و شرکت فعال در چنین مبارزاتی بی معنی است.

تفاوت میان یک حزب کارگری به طور کلی (واژه ی کارگری به ترکیب اعضاء حزب یا حتی پایه ی انتخاباتیش اشاره دارد) و یک حزب کارگری انقلابی (یا هسته ی چنین حزبی) فقط در برنامه یا وظایف اجتماعی عینی آن ها (که عبارت است از دامن زدن، نه خاموش کردن، تمام مبارزات به طور عینی انقلابی توده ها یا تمام درگیری ها و اشکال مبارزه ای که جوهر تولید سرمایه داری و دولت بورژوا را مورد سؤال قرار می دهند) نیست. بلکه در توانائی آن در تدوین روش های آموزشی مناسب جهت بردن برنامه میان تعداد روزافزونی از توده ها نیز می باشد.

ولی می توان از این هم جلوتر رفت و مسأله را دقیق تر بیان کرد: آیا خطر استقلال تشکیلات ((از طبقه)) مختص سازمان های "کارگری" اصلاح طلب و فرصت طلب است یا هر سازمانی، منجمله سازمان هائی با برنامه و عملکرد انقلابی، را نیز تهدید می کند. آیا انکشاف بوروکراسی، حتی در یک سازمان انقلابی، برآیند اجتناب ناپذیر هرگونه تقسیم کاری و از جمله تقسیم کارها بین "رهبری" و "اعضاء" نیست؟ و بنا بر این آیا هر سازمان انقلابی، وقتی دامنه اش از حد مشخص و محدودی وسیع تر گردد. در مرحله ی معینی از

انکشاف خود و از انکشاف مبارزات توده ای محکوم نیست که بدل به ترمزی بر مبارزات توده های پرولتری در راه آزادیشان گردد؟

اگر چنین شیوه ی استدلالی را صحیح فرض کنیم، فقط یک نتیجه می توان گرفت: رهائی طبقه ی کارگر و بشریت از طریق سوسیالیزم، ناممکن است - چون "مستقل شدن" ((از طبقه)) و انحطاط به اصطلاح اجتناب ناپذیر هر سازمانی در واقع فقط یک سوی معضلی است که سوی دیگر آن فرو رفتن تدریجی کارگران سازمان نیافته، تمام روشنفکرانی که کم و بیش در مبارزه درگیرند، و تمام افرادی که در قید تولید کالائی جهانشمول گرفتار آمده اند در کام یک "آگاهی کاذب" خرده بورژوائی می باشد. تنها با فعالیت انقلابی جامع و با هدف رسیدن به آگاهی تام و غنی ساختن نظریه می توان از نفوذ "ایدئولوژی طبقه ی حاکم" حتی در صفوف افراد انقلابی جلوگیری کرد. چنین فعالیتی صرفاً می تواند فعالیتی جمعی و سازمانیافته باشد. اگر استدلال بالا صحیح می بود آن وقت می شد نتیجه گرفت که چه با بودن سازمان و چه بدون آن، طبقه ی کارگر در هر صورت محکوم به این است که به آگاهی طبقاتی سیاسی دست نیابد. یا به سرعت آن را از دست بدهد.

ولی در حقیقت این شیوه استدلال نادرست است، چرا که آغاز یک فرآشد را با نتیجه ی نهائی آن یکسان می پندارد. و از این رو این خطر وجود دارد که حتی سازمان های انقلابی هم خودمدار ((جدا از طبقه)) گردند. به شیوه ای ایستا و قدری گرا استنتاج می کنند که چنین خودمدار شدنی اجتناب ناپذیر است. چنین چیزی را نه نظریه می تواند نشان دهد و نه تجربه، چرا که وسعت و دامنه ی خطر انحطاط بوروکراتیک یک سازمان انقلابی و پیشگام- و حتی بیش تر از آن یک حزب انقلابی- نه تنها وابسته به گرایش های موجود به

سمت خودمدار شدن است، که در واقع تمام نهادهای موجود در جامعه ی بورژوا دچار آند، بلکه به ضدگرایش های موجود نیز بستگی دارد. یکی از این ضدگرایش ها ادغام سازمان انقلابی در یک جنبش بین المللی است که از سازمان های "ملی" مستقل است و از دیدگاه نظری پیوسته مراقب آن هاست (نه به وسیله ی ضوابط سازمانی بلکه از طریق نقادی سیاسی)، یا نمونه ی دیگر درگیری نزدیک در مبارزات طبقاتی واقعی و مبارزات انقلابی واقعی است. که برگزیدن مداوم کادرها را در عمل ممکن می سازد و بالاخره کوشش نظامدار جهت از میان بردن تقسیم کار از طریق تعویض مداوم وظایف میان افرادی است که در کارخانه، دانشگاه، و یا به طور تمام وقت در حزب کار می کنند؛ و ایجاد ضمانت تشکیلاتی (از قبیل محدودیت درآمد افرادی که تمام وقت در حزب کار می کنند، دفاع از موازین تشکیلاتی و دموکراسی درونی و آزادی ساختن گرایش و جناح، و غیره).

حاصل این گرایش های متضاد به مبارزه میان آن ها بستگی دارد. که خود در نهایت به دو عامل اجتماعی وابسته است^{۴۷}. از یکسو به درجه ی منافع اجتماعی خاصی که "سازمان مستقل" خود ایجاد می کند و از سوی دیگر به گسترش فعالیت سیاسی پیشگام طبقه ی کارگر، اولی فقط وقتی می تواند به حرکت در آید که دومی به طور قابل ملاحظه ای تقلیل یافته باشد. بنابر این کل استدلال بدل به یک لغت بازی خسته کننده می شود. در دوران انفعال متزاید

^{۴۷} - بزرگ ترین نقطه ضعف این نظریه قدری گرا بی شک در همین نکته نهفته است. از گرایش موجود به سمت افزایش استقلال مستقیماً خطر اجتماعی را نتیجه می گیرد. بدون آنکه دگرسانی قدرت اجتماعی بالقوه، و منافع ویژه ی اجتماعی را در تحلیل خود منظور کند. گرایش دربان ها و صندوقدارها به سمت پیشبرد منافعشان، به آن ها ((امکان)) تسلط بر بانک ها و شرکت های بزرگ نمی دهد. به جز "قدرت" دزدیدن که فقط تحت شرایط ویژه ای ممکن است. بنابر این اگر تحلیل این گرایش به سمت استقلال بخواهد به نوعی محتوای اجتماعی هم داشته باشد باید با تعریف این شرایط همراه باشد.

طبقه ی کارگر نمی تواند فعالانه جهت آزادی خود مبارزه کند. ولی این به هیچ وجه ثابت نمی کند که در دوران فعالیت روزافزون کارگران پیشرو، سازمان انقلابی نمی تواند ابزار مؤثری برای تحقق آزادی باشد. اگر چه عملیات "دلخواه" سازمان می تواند و می باید هر چه بیش تر توسط فعالیت مستقل طبقه (یا قشر پیشروی آن) تجدید شود. سازمان انقلابی ابزاری برای انجام انقلاب است و بدون افزایش مداوم فعالیت سیاسی توده های وسیع کارگران انجام انقلاب پرولتری غیرممکن است.

وظیفه پیشگام انقلابی عبارت است از

تکامل دادن آگاهی انقلابی در پیشگام طبقه ی کارگر.

نظریه ی سازماندهی، سانترالیزم دموکراتیک و دموکراسی شورایی

به نظریه ی سازماندهی لنینی این ایراد را گرفته اند که با تمرکز افراطی اش مانع انکشاف دموکراسی درون حزبی می شود. ولی این ایراد مغشوش است، چون تا آنجا که اصول لنینی سازماندهی، سازمان را به اعضاء فعالی که تحت نظارت جمعی کار می کنند، محدود می نماید، در واقع دامنه ی دموکراسی حزبی را نه تنها تحدید نمی کند بلکه بدان گسترش نیز می دهند.

از زمانی که ابعاد محدود یک سازمان انقلابی از حد معینی فراتر رود در واقع برای آن صرفاً دو الگوی سازمانی ممکن وجود دارد. یا باشگاه (سازمان منطقه ای) انتخاباتی با حق عضویت مانند اشکال سازمانی حزب سوسیال دموکرات آلمان و حزب کمونیست فرانسه، یا یک واحد مبارزاتی متکی به

برگزیدن صرفاً اعضاء فعال و آگاه. واضح است که الگوی نخست در را برای وارد شدن و ول گشتن افراد بیکار و مخالفین سیاسی باز می گذارد، ولی فقط آنجا که مسائل فرعی و در درجه دوم اهمیت مطرح هستند. از طرف دیگر توده ی وسیعی از اعضاء بی عمل و غیرسیاسی پایه های انتخاباتی تشکیلات را به وجود می آورند و همواره می توان آن ها را بسیج کرد. افرادی که فاقد آگاهی طبقاتی هستند (عده ی نه چندان کمی از این اعضاء حتی از نظر مادی به نهادها وابسته اند- توده ی کارگران و گماشتگان شهرداری و اداری، و کارکنان خود سازمان کارگری، و غیره).

لیکن در سازمان مبارزاتی که مرکب از اعضائی است که فقط برای عضو ساده شدن باید حداقلی از علاقه و مسئولیت نشان بدهند، امکان یافتن تفکر مستقل در واقع خیلی بیش تر است. "تشکیلاتچی های اصیل" و افراد مقام پرست نمی توانند در آن، به سهولت عمل در باشگاه های انتخاباتی، برای خود جا باز کنند. بنابر این، اختلاف عقاید بر اساس واقعیات موجود حل و فصل خواهند شد و نه بر اساس وابستگی های مادی یا "وفاداری" مجرد. واضح است که به صرف اینکه سازمان چنین ساخته شده تضمین خود کار علیه بوروکراتیزه شدن سازمان نیست. ولی دستکم شرط اساسی مانع شدن از آن را فراهم می آورد.^{۴۸}

^{۴۸} - قواعد صدوری سانترا لیزم- دموکراتیک البته بخشی از این ضروریات است. بنابر این قواعد، تمام اعضاء حق دارند از اختلاف نظرها در رهبری کاملاً مطلع شوند: حق دارند گرایش تشکیل دهند و نظرات متناقض خود را قبل از انتخاب رهبری و گردهمائی های حزبی به اطلاع دیگر اعضاء برسانند؛ جلسات عمومی حزبی باید به طور مرتب فراخوانده شوند؛ حق تجدیدنظر در تصمیمات اکثریت در پرتو تجربیات قبلی وجود دارد. یعنی اقلیت حق دارد گهگاه جهت تغییر تصمیمات اکثریت کوشش کند؛ اعضاء و اقلیت ها حق در دست گرفتن ابتکار عمل را در جلسات عمومی دارند؛ و غیره.

رابطه بین سازمان انقلابی (هسته‌ی حزبی یا خود حزب) و توده‌ی کارگران به مجرد وقوع یک انفجار به واقع انقلابی، ناگاه دگرگون می‌شود. در چنین لحظه‌ای بذری که عناصر انقلابی و عناصر سوسیالیست آگاه سال‌های سال کاشته و از آن محافظت شده است شروع به جوانه زدن می‌کند. توده‌های وسیع قادر می‌شوند فوراً به آگاهی طبقاتی انقلابی دست یابند. ابتکار انقلابی توده‌های وسیع به مقدار زیادی از گروه‌های انقلابی پیش می‌افتند.

تروتسکی در کتابش تاریخ انقلاب روسیه تأکید کرد که در چند مورد و در بعضی اوضاع توده‌های کارگر روسیه حتی از حزب بلشویک هم جلوتر بودند.^{۴۹} ولی نباید از این واقعیت به نتایج تعمیم یافته برسیم و مهم‌تر از همه نباید آن را از این حقیقت جدا کنیم که قبل از تزه‌های آوریل لنین مفاهیم استراتژیک حزب بلشویک از ماهیت و اهداف انقلاب روسیه تلقی روشنی نداشتند.^{۵۰} و به همین دلیل تا زمانی که لنین با تزه‌های آوریل خود قدم‌های

این قواعد لنینی سانتر الیزم-دموکراتیک به طور چشم‌گیری در اساسنامه‌ی جدید حزبی حزب کمونیست چکسلواکی، قبل از اوت سال ۱۹۶۸ در تدارک چهاردهمین گردهمایی حزب فورموله شدند. مدافعین کرملین نشین سانتر الیزم-بوروکراتیک جواب این مسأله را با اشغال چکسلواکی دادند. در واقع از میان جوانب مختلف تحول چکسلواکی، این بازگشت به قواعد لنینی سانتر الیزم-دموکراتیک مهم‌ترین ضربه بر بوروکراسی شوروی بود.

^{۴۹} - لنون تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، مأخذ ذکر شده در بالا.

^{۵۰} - میان سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ حزب بلشویک بر اساس رسیدن به "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" ترتیب شده بود. یعنی بر اساس فورمولی که به امکان وحدت یک حزب کارگری با یک حزب دهقانی در چارچوب سرمایه‌داری اشاره می‌کرد- به عبارت دیگر انکشاف سرمایه‌داری در صنعت و کشاورزی روسیه را پیش‌بینی می‌کرد. لنین تا اواخر سال ۱۹۱۶ به این امکان باور داشت. تنها در سال ۱۹۱۷ بود که بر صحت پیش‌بینی تروتسکی بدین منظور که مسأله‌ی ارضی را فقط به کمک دیکتاتوری پرولتاریا و اجتماعی کردن اقتصاد روسیه می‌توان حل کرد، واقف شد.

همارتموت مه رینگر

HARMUT MEHRINGER „INTRODUCTION HISTORIQUE“ IN TROTSKY, NOS TACHES POLITIQUES, OP. CIT, PP ۱۷-۱۸, ۳۴ ff.

تعیین کننده را در این مورد برداشت. بیم این خطر می رفت که از این لحاظ آسیب زیادی به حزب وارد شود؛ و به این دلیل او توانست چنان کاری را با چنان سهولتی انجام دهد که توده های کارگر بلشویک آموزش او را در این راستا پیش می راندند و خود آنان نیز در واقع بازتاب رادیکالیزاسیون نیرومند طبقه ی کارگر روسیه بودند.

بدون شک ترسیم تصویری عینی، جامع از نقش سازمان حزب بلشویک در انقلاب روسیه نیاز به دیدی کم و بیش متفاوت دارد. در همان زمان که کادرهای رهبری کننده حزب چندین بار محافظه کاری خویش را با جلوگیری از حرکت حزب به سوی موضع تروتسکی یعنی در باره ی مبارزه جهت دیکتاتوری پرولتاریا (قدرت شوراهای) نشان دادند. واضح شد که شکل گرفتن کادرهای انقلابی کارگری، که در طی دو دهه سازماندهی انقلابی و فعالیت انقلابی آموزش دیده بودند، در پیروز ساختن این چرخش استراتژیک نقشی حیاتی داشت. اگر بخواهیم رابطه ای میان بوروکراسی استالینیستی و "مفهوم

به طور کامل در اشتباه است وقتی نظریه ی لنینی سازماندهی را با استراتژی ویژه ی لنین جهت انقلاب روسیه مرتبط می کند تا این نظریه را براساس نقش "فرعی" طبقه ی کارگر در این مبارزه توضیح دهد. و به غلط نظریه ی گسترش تدریجی آگاهی طبقاتی به تمام طبقه ی کارگر تروتسکی را به نظریه ی انقلاب مداوم می چسباند. از این بگذریم که مه رینگر خلاصه ناکافی و خطائی از استراتژی انقلابی لنین می دهد. (لنین طرفدار استقلال کامل طبقه ی کارگر روسیه در مقابل بورژوازی روسیه بود و کاملاً با اینکه طبقه ی کارگر نقش رهبری را در انقلاب بازی کند موافق بود)؛ از این هم بگذریم که لوکزامبورگ نیز چون لنین استقرار دیکتاتوری [انقلابی] پرولتاریا در روسیه را به مثابه عملی بی موقع و زودرس رد کرد و به مبارزات انقلابی پرولتاریای روسیه صرفاً نقش به انجام رساندن وظایف تاریخی انقلاب بورژوائی را اختصاص داد (در حالی که در همان زمان او با نظریه ی لنینی سازماندهی مبارزه می کرد. در هر صورت به نظر ما واضح می آید که هر ادراکی از انقلاب مداوم که حداقلی از واقع بینی را دربر داشته باشد باید جداً روی وظایف انقلابی به طور کلی متمرکز گردد. و بنابر این از نظریه ی لنینی سازماندهی نه تنها دور نمی شود بلکه مستقیماً به آن می رسد. در این رابطه به جزوه ی لی دمیس آوانس نگاه کنید:

DEMISE AVENAS, ECONOMIE ET POLITIQUE DANS LA PENSEE DE TROTSKY (PARIS MASPERO „CAHIERS ROUGE“ ۱۹۷۰.

حزب" قائل شویم باید حداقل این عنصر تعیین کننده را هم به حساب آوریم. پیروزی استالین نتیجه ی "نظریه ی سازماندهی" لنینی نبود بلکه نتیجه ی محو شدن یک جزء تعیین کننده این مفهوم بود، یعنی محو شدن یک قشر وسیع کادرهای کارگری آبدیده در کوره ی انقلاب و شدیداً فعال و به طور نزدیک مرتبط با توده ها. لنین خود به هیچ رو این واقعیت را انکار نکرده که در شرایط فقدان این عامل مفهوم لنینی حزب می تواند به ضد خود تبدیل گردد.^{۵۱}

تنها جواب جامعی که تا کنون طبقه ی کارگر برای مسأله ی چگونگی سازماندهی مبارزه ی مستقل طبقه ی کارگر در دوران انقلاب و بعد از آن پیدا کرده و نظام شورانی است.^{۵۲} این نظام نیروهای درون طبقه - و به طور کلی تمامی اقشار زحمتکش و مترقی جامعه- را قادر می سازد که در تصادمی همزمان و آشکار میان گرایش های مختلف موجود در داخل خود طبقه به هم نزدیک شوند، به همین دلیل هر نظام شورانی واقعی - یعنی آنکه عملاً منتخب توده های کارگر بوده و توسط قدرت تشکیلاتی برگزیننده دیگری بر آن ها تحمیل نشده باشد- ناگزیر باید بازتاب کننده ی شکاف های اجتماعی و ایدئولوژیک اقشار پرولتری که قبلاً در مورد آن ها تأکید کردیم، باشد. یک

^{۵۱} - لنین کلیات جلد ۱۲، ۷۴، ۱۶۶۹، (PARIS: EDITIONS SOCIALES) "جزوه ی چه باید کرد؟ بارها تأکید می کند که سازمان انقلابیون حرفه ای که در آن پیشنهاد شد فقط در رابطه با طبقه ی واقعاً انقلابی که به طور مقاومت ناپذیر به مبارزه برمی خیزد معنا دارد". لنین روی این مسأله تأکید می کند که ضعف کارگر در گروه های کوچک را فقط با "قابلیت حزب در برقرار کردن تماس با عناصر پرولتری از طریق کار توده ای علنی" می توان درمان کرد.

^{۵۲} - انتشارات مساسپرو در پاریس به زودی مجموعه ای که من گرد آورده ام چاپ خواهد کرد. تحت عنوان "کنترل کارگری، انجمن های کارگری، و خودمدیریت کارگری" که در آن سعی کرده ایم این تئوری را اثبات کنیم. انتشارات یوره پی شه فرلاگ آنشتالت (EUROPAISCHER VERLAGANSTALT) اعلام کرده که برای انشاء چاپ آلمانی این کتاب در سال ۱۹۱۷ برنامه ای در نظر دارد.

انجمن ((شورا)) کارگری در واقع جبهه ی واحدی است از متنوع ترین گرایش های سیاسی که درباره ی یک مسأله ی محوری به توافق رسیده اند، یعنی دفاع مشترک از انقلاب در مقابل دشمن طبقاتی. (به همین شکل کمیته ی اعتصاب بازتاب کننده ی وسیع ترین گرایش های گوناگون در میان کارگران است. با این تفاوت که کمیته ی اعتصاب فقط شامل آن گرایش هاست که در اعتصاب شرکت دارند و خود روشن است که اعتصاب شکنان جانی در کمیته ی اعتصاب ندارند).

هیچ تضادی میان وجود یک سازمان انقلابی از نوع لنینی و قدرت و دموکراسی واقعی شوراهای وجود ندارد. برعکس بدون کار سازمانی نظامدار پیشگام انقلابی نظام شورائی یا به سرعت توسط بوروکراسی اصلاح طلب یا شبه-اصلاح طلب سرنگون می شود (مثلاً نظام شورائی آلمان از ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹)، و یا به علت ناتوانی از حل مسائل مرکزی سیاسی از کارائی آن کاسته می شود (مثلاً کمیته های انقلابی در اسپانیا میان ژوئیه ۱۹۳۶ و بهار ۱۹۳۷).

این فرض که نظام شورائی وجود احزاب را زائد می سازد دو ریشه دارد یا در این پندار ساده لوحانه نشسته است که ایجاد شوراهای یک شبه طبقه ی کارگر را یکپارچه می کند، کلیه ی تمایز منافع و ایدئولوژی را از بین می برد، و به طور خودانگیخته و خود کار به کل طبقه ی کارگر "راه حل انقلابی" کل مسائل استراتژیک و تاکتیکی انقلاب را نشان می دهد. یا صرفاً بهانه ای است برای عده ی معدودی که به خود مقام "رهبری" بخشیده اند و با استفاده از این فرصت توده های نسبتاً وسیع و ناآگاه را دستاويز خود قرار می دهند، چرا که این توده خود امکان چنگ انداختن نظامدار به مسائل استراتژیکی و

تاکتیکی انقلاب را از طریق بحث آزاد و بیکر دادن به تمایزات درون خود ندارد (مثلاً نظام به اصطلاح خود- مدیریت در یوگسلاوی آشکارا از این نوع محسوب می شود).

بنابر این در داخل نظام شورائی وجود حزب انقلابی می تواند فعالیت مستقل و خودآگاهی و در نتیجه آگاهی طبقاتی انقلابی عالی تری از آنچه که در یک نظام نمایندگی نامتمایز امکان وجود دارد موجب گردد. ولی برای رسیدن به این هدف باید مبارزات مستقل توده های کارگر را پیش راند نه اینکه باز داشت. دقیقاً همین ابتکار مستقل توده هاست که در نظام شورائی به کامل ترین مرحله ی انکشاف خود می رسد. دوباره به نتیجه ی مشابهی می رسیم: مفهوم لنینی سازمان، که بر اساس استراتژی انقلابی درستی بنا شده باشد (یعنی بر اساس ارزیابی صحیح از فرآشد عینی تاریخی) هیچ چیز نیست مگر هماهنگ کننده ی جمعی مبارزات توده ها و ضبط کننده ی جمعی تجربیات درک شده ی توده ها. که جای ناپیوستگی های مکرر و رو به افزایش زمانی، مکانی و کیفی را می گیرد.

در این رابطه تاریخ نشان داده است که بین حزبی که خود را انقلابی می خواند و حزبی که در عمل انقلابی است تفاوت بزرگی موجود است. آنجا که گروهی از مأمورین (("حزبی")) نه تنها با فعالیت ها و ابتکارات مستقل توده مخالفت می کنند، بلکه سعی دارند به هر وسیله که شده حتی به وسیله ی نیروی نظامی چنین ابتکاراتی را خفه کنند (مجارستان را در اکتبر- نوامبر ۱۹۵۶ و چکسلواکی را در اوت ۱۹۶۸ به خاطر بیاوریم) و آنجا که این گروه نه تنها نمی تواند خود را با نظام شورائی که به طور خودانگیخته از میان مبارزه ی توده برخاسته وفق دهد بلکه به بهانه ی دفاع از "نقش رهبری

حزب^{۵۳} آن را نابود می کند. آن وقت واضح است که ما دیگر با یک حزب پرولتری انقلابی سروکار نداریم بلکه با تشکیلاتی رو به رو هستیم که نماینده ی منافع مشخص قشر ممتازی است که عمیقاً با مبارزه ی مستقل توده ها خصومت دارد. یعنی با بوروکراسی رو به رو هستیم. این حقیقت که حزب انقلابی می تواند منحل شده و تبدیل به حزبی در دست بوروکراسی گردد همانقدر دلیلی بر علیه مفهوم لنینی سازماندهی است که مرگ بسیاری از بیماران تحت معالجه می تواند چونان دلیلی بر علیه دانش پزشکی به کار رود. هر قدم که ما را از این مفهوم به سوی خودانگیختگی توده ای "ناب" عقب براند همچون قدمی در کنار گذاشتن دانش پزشکی و بازگشت به حکیم بازی محسوب می شود.

تاریخ نشان داده است که بین حزبی که خود را انقلابی می خواند و حزبی که در عمل انقلابی است تفاوت بزرگی بوده است.

جامعه شناسی اکونومیزم، بوروکراتیزم و خودانگیخته گرای

آنجا که ما تأکید کردیم، که مفهوم لنین از سازماندهی در واقع مفهومی از توان موجود جهت انقلاب پرولتری است، به نقد عامل مرکزی در نظریه ی

^{۵۳} - برای لنین "نقش رهبری حزب" در نظام شورائی نقشی سیاسی است نه نقشی جایگزینی. مسأله ی حزب این نیست که خود را جایگزین اکثریت در شوراها کند بلکه باید اکثریت را از صحت سیاست های کمونیستی قانع نماید. "نقش رهبری حزب"، در اثر اساسی لنین در مورد شوراها، یعنی دولت و انقلاب، حتی ذکر هم نشده. و اگر او در شرایط اغتشاش شدید و جنگ داخلی دست به مانورهای تند تاکتیکی می زد و در نوشته هایش استدلالاتی بر علیه "شوراها بدون کمونیست ها" یافت می شود، اما هیچ استدلالی بر له "کمونیست ها بدون شوراها" در آن نمی توان یافت.

لنینی آگاهی طبقاتی پرولتری را هم نشان دادیم. یعنی مسأله تعریف موضوع انقلابی در جامعه‌ی سرمایه‌داری نزد مارکس و لنین و (همچنین نزد لوکزامبورگ و تروتسکی، اگر چه این دو تا سال، ۱۹۱۴ به نتایج لازم نرسیدند). موضوع انقلابی طبقه‌ی کارگر است که صرفاً بالقوه در تناوب انقلاب است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری کار می‌کند، می‌اندیشد و می‌زید. غرض طبقه‌ی کارگر در تمامیت حیات اجتماعی می‌باشد^۴. نظریه‌ی لنینی سازماندهی به طور مستقیم از این ارزیابی موقعیت موضوع انقلابی آغاز می‌کند. چون واضح است چنین موضوعی ناگزیر هستی پُرتناقضی خواهد بود. از یک رو تحت تأثیر بردگی کارمزدوری، کار از خودبیگانه، چیزگون شدن تمام روابط انسانی و تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار دارد. از سوی دیگر در دوران متناوبی وارد مبارزه‌ی طبقاتی رادیکال کنند؛ و حتی نبرد انقلابی آشکار بر علیه وجه تولید سرمایه‌داری و دستگاه دولتی بورژوازی می‌شود. تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی راستین صد و پنجاه سال گذشته در این نوسانات متناوب بیان شدنی است. جمع‌بندی تاریخ جنبش کارگری مثلاً فرانسه یا آلمان در صد سال اخیر، یکی از دو فورمول انفعال فزاینده یا فعالیت انقلابی گسست‌ناپذیر به طور کامل غیرممکن است، روشن است که جمع‌بندی فوق وحدت هر دو عامل است. ((از نظر تاریخی)) گاه به این عامل تأکید می‌گذارد و گاه بدان.

^۴ - گئورگ لوکاچ در کتاب

(GESCHICHTE UND KLASSENBEWUSSTSEIN, OP. CIT, P. ۳۰۶ ff)

به اشتباه گمان می‌کند یکی از ریشه‌های "نظریه‌ی خودانگیخته‌ئی" روزا لوکزامبورگ را در "پندار انقلاب پرولتری ناب" کشف کرده است. حتی در کشورهایی که وزنه‌ی اجتماعی و عددی پرولتاریا آنچنان زیاد است که مسأله‌ی "متحدین" مسأله‌ای مطلقاً بی‌اهمیت است (شرایط "انقلاب پرولتری ناب") باز هم سازمان جداگانه‌ی پیشگام به طور مطلق لازم است. چون درون خود پرولتاریا فشربندی وجود دارد.

ژرف‌ترین ریشه‌های نظری فرصت‌طلبی و فرقه‌گرایی، اگر آن‌ها را گرایش‌های ایدئولوژیک به شمار آوریم، در تعریف غیردیالکتیکی موضوع انقلابی نشسته است. برای فرصت‌طلب‌ها موضوع انقلابی ذهن کارگر عادی است که روزانه با او سروکار داریم. آن‌ها سعی می‌کنند طرز برخورد این کارگر را در هر مورد تقلید کنند؛ و همان‌طور که پلخانف به درستی گفته است "از جنبه‌های عقب‌مانده ی او بت بسازند" اگر کارگران توجه خود را به مسائل کار و حرفه ی خویش محدود کنند آنگاه "اتحادیه‌گرایان ناب" خواهند بود. اگر کارگران در موجی از سخن‌پراکنی‌های وطن‌پرستانه گرفتار آیند آنگاه ایشان نیز سوسیال-پاتریوت یا سوسیال-امپریالیست می‌شوند. اگر کارگران تسلیم تبلیغات جنگ سرد شدند آن‌ها هم سلحشوران جنگ سرد خواهند شد. "توده‌ها همیشه حق دارند". آخرین و حقیرترین بیان یک چنین فرصت‌طلبی در تعیین برنامه- حتی اگر صرفاً یک برنامه ی انتخاباتی هم باشد. نه از طریق تجزیه و تحلیل علمی جامعه بلکه به یاری.... سرشماری عقاید خواهد بود.

لیکن چنین فرصت‌طلبی خود به تناقضی حل‌ناشدنی خواهد رسید. خوشبختانه سلوک توده‌ها ثابت نمی‌ماند و قادر است در مدت کوتاهی تغییراتی شگرف به خود ببیند. امروز کارگران فقط با مسائل داخلی کارگاه سروکار دارند اما فردا با یک تظاهرات سیاسی خیابان‌ها را پُر خواهند کرد. امروز آن‌ها موافق "دفاع از موطن امپریالیستی در مقابل" دشمن خارجی، هستند، اما فردا از جنگ خسته خواهند شد و دوباره طبقه ی حاکم بر خود را چون دشمن اصلی باز خواهند شناخت. امروز به‌طور پذیرا همکاری با کارفرمایان را قبول می‌کنند اما فردا با اعتصاب‌های خشن بر علیه آن‌ها علم

خواهند کرد. به مجرد اینکه توده ها سلوک خود را تغییر دهند و به مبارزه علیه جامعه ی بورژوا دست بزنند "منطق فرصت طلبی" یعنی انطباق خود با شرایط جامعه ی بورژوا به بهانه ی سلوک توده ها به مقاومت در مقابل همین توده ها منجر خواهد شد.

فرقه گرایی ها هم کاملاً مشابه فرصت طلبان مسأله ی موضوع انقلابی را ساده می کند. اما این عمل را از سوی دیگر انجام می دهند. اگر برای فرصت طلبان صرفاً کارگر عادی که روزانه با او سروکار داریم مطرح است برای فرقه گرا تنها پرولتاریای "ایده آل" یعنی آن پرولتاریا که چونان انقلابیون عمل می کند، به حساب می آید. اگر کارگر به روش انقلابی رفتار نکند دیگر موضوع انقلابی نخواهد بود و به پایه یک "بورژوا" تنزل داده خواهد شد. فرقه گراهای افراطی- چونان برخی، "خودانگیخته گریان" ماوراء چپ، برخی استالینیست ها و مانوئیست ها حتی تا آنجا در این زمینه پیش می روند که اگر طبقه ی کارگر در قبول کامل ایدئولوژی فرقه گرایی حضرات تردید نشان بدهد، این طبقه را با طبقه ی سرمایه دار یکی خواهند شمرد.^{۵۵}

^{۵۵} - نمونه ی چشم گیر این مسأله را می توان مانوئیست های چین ذکر کرد. نزد اینان یک جناح از حزب خودشان (که شامل اکثریت کمیته مرکزی ای که انقلاب را تا پیروزی رهبری کردند) از "مدافعین مشی سرمایه داری" - حتی صاف و پوست کنده، "سرمایه داران" - تشکیل شده است.

از دیدگاه هواداران بوردیگا در ایتالیا، اعتصاب عمومی ۱۴ جولای ۱۹۴۸ هیچ ربطی به مبارزه ی طبقاتی پرولتاریائی نداشت، چرا که کارگران در دفاع از رهبر "تجدید نظر طلب" حزب کمونیست، تولیاتی، به اعتصاب برخاسته بودند. در ضمن به بیان زیبای خودانگیخته گرای فرانسوی، دنیس انتیه توجه کنید: "وقتی پرولتاریا انقلابی نیست وجود هم ندارد. انقلابیون هم نمی توانند با آن کاری بکنند. آن ها نمی توانند با گرفتن نقش معلم مردم چنان شرایط تاریخی را خلق کنند که در آن پرولتاریا آنچه هست بشود". (پیش گفتار بر کتاب لنون تروتسکی

عینی گرانی افراطی از یکسو معتقد است که ("هر چه کارگران می کنند انقلابی است" و ذهنی گرانی افراطی از سوی دیگر باور دارد که ("فقط کسانی که نظر ما را قبول دارند انقلابی و پرولتریند") در تحلیل نهائی با انکار ماهیت عیناً انقلابی مبارزات توده ای وسیع که توسط توده هائی با آگاهی متناقض رهبری می شود در عمل دست به دست هم می دهند. برای فرصت طلبان عینی گرا این مبارزات انقلابی نیستند چون "ماه آینده اکثریت کارگران هنوز به اس. پ. پ. (حزب سوسیال دموکرات آلمان) یا دوگل رأی خواهند داد". برای فرقه گرایان ذهنی گرا این مبارزات اساساً ربطی به انقلاب ندارند "چون گروه انقلابی (یعنی گروه ما) هنوز ضعیف است."

ماهیت اجتماعی این دو گرایش را به آسانی می توان تعیین کرد: روشنفکران خرده بورژوا. فرصت طلبان اکثراً نماینده ی روشنفکرانی هستند که وابسته به بوروکراسی کارگری در سازمان های توده ای یا وابسته به دستگاه دولتی بورژوا هستند. در صورتی که فرقه گرایان نماینده ی روشنفکرانی هستند که وابستگی طبقاتی خود را از دست داده اند یا اینکه در

(RAPPORT DE LA DELEGATION SIBERIENNE PARIS: SPARTACUS ۱۹۷۰ P. ۱۲).

این نقل قول به روشنی نشان می دهد که چگونه ذهنی گرانی افراطی و عینی گرانی افراطی به هم مربوطند، توضیح اینکه پرولتاریا به رغم مبارزات عظیم به پیروزی نمی رسد چیست؟ "تقصیر شرایط است شرایط عینی هنوز بارور نشده اند". می توان حدس زد که در پشت نقاب چپ افراطی، "خودانگیخته گرایان" مشهوری همچون کارل کائوتسکی و اتوبائز کله های پر مغز خود را به علامت تصدیق تکان می دهد. نتیجه ی مسخره ای که این قدری گرانی افراطی و علیت گرانی مکانیکی به آن می رسد زمانی آشکار می شود که "انکشاف جامعه ی مدرن خود" باید به طور ملموس به ما توضیح دهد چرا که در لحظه ی معینی اکثریت کارگران کارخانه A و شهر B (ولی نه کارخانه ی C و شهر D)، به طرفداری از دیکتاتوری پرولتاریا و بر علیه اصلاح طلبی برخاسته اند. خوب باید، نتیجه ی انقلاب به جواب همین سؤال بستگی دارد. بنا به تئور آنیبه تا وقتی که "انکشاف جامعه ی مدرن خود" تمام کارخانه ها و تمام شهرها را، مثل هلوی رسیده در گلوی انقلاب نیانداخته، "معلم های مردم" باید از مخدوش کردن "شرایط عینی" از طریق کوشش به جلب کارگران C و D خودداری کنند.

حاشیه‌ی جنبش واقعی قرار دارند و از خارج به قضایا نگاه می‌کنند، در هر دو مورد شکافی ناگزیر میان عوامل عینی و ذهنی در میان موضوع انقلابی واحد اما دارای تناقض درونی وجود دارد، به صورت شکاف میان نظریه و عمل بازتاب می‌یابد. که فقط می‌تواند به عملکرد فرصت طلبانه و بت سازی از "نظریه" که به حد "آگاهی کاذب" نزدیک شده منجر گردد.

ویژگی بسیاری از فرصت طلبان (و از جمله بوروکرات های اتحادیه های کارگری) و فرقه گرایان ادیب این است که دقیقاً مارکسیست های انقلابی را به روشنفکر و خرده بورژوا بودن و یا داشتن گرایش جهت "زیر سلطه درآوردن" طبقه ی کارگر متهم می‌کند.^۶ این مسأله در بحث های درون جنبش انقلابی دانشجویان نقش عمده ای دارد بنابر این لازم است مسأله ی جامعه شناسی بوروکراسی، اکونومیزم و خودانگیخته گرائی (یا "برخورد پیشه ورمانانه به مسأله ی سازماندهی") دقیق تر بررسی می‌شود.

میانجیگری میان کاریدی و کارفکری، میان تولید و انباشت در چندین نقطه ی جامعه ی بورژوا صورت می‌گیرد اگر چه این نقاط در سطوح مختلفی قرار دارند مثلاً در کارخانه. مفهوم کلی "روشنفکر" یا "خرده بورژوا ی روشنفکر" یا "روشنفکر فنی" در واقع نمایانگر جنبه های گوناگون چنان میانجیگری است که رابطه ی آن با مبارزه ی طبقاتی راستین کاملاً برجسته است. اساساً می‌توان مقولات زیر را در این میان مشخص کرد (ما به هیچ وجه ادعا نمی‌کنیم که این مقوله بندی تجربه و تحلیل کاملی است):

^۶ - این انتقاد به لنین و لنینیست ها از جانب "اکونومیست های" روسیه ارائه شده و تازه امروز خودانگیخته گرایان از نو آن را کشف کرده اند.

- ۱- میانجی های واقعی میان کار و سرمایه در فرآشد تولید، یعنی مأمورین فرعی سرمایه: مباشرین، وقت گیران و سایر کادرهای اداری کارخانه که وظیفه اشان از جمله حفاظت منافع سرمایه و نظم کار در کارخانه است.
- ۲- میانجی های میان دانش و تکنیک، میان تکنیک و تولید: دستیاران آزمایشگاه، پژوهشگران علمی، مخترعین، تکنیک شناسان، برنامه ریزان، مهندسین طرح ها، نقشه کش ها و دیگران. برخلاف روشنفکران گروه اول این گروه از همدستان سرمایه در فرآشد گرفتن ارزش افزونه از مولدین نیستند آن ها در خود فرآشد مادی تولید درگیرند و از این رو خود سازنده ی ارزش افزونه هستند و نه بهره کش آن.
- ۳- میانجی های میان تولید و تحقق ارزش افزونه، مدیران تبلیغات و ادارات مؤسسات پژوهش های بازار، کادرها و دانشمندی که در بخش توزیع به کار مشغولند، متخصصین بازاریابی و دیگران.
- ۴- میانجی های میان خریداران و فروشندگان نیروی کار، اینان به طور عمده عبارتند از کارکنان اتحادیه های کارگری و به مفهوم وسیع تر کلیه ی کارکنان سازمان های توده ای بوروکراتیزه جنبش کارگری.
- ۵- میانجی های میان سرمایه و کار در زمینه رو ساخت، تولیدکنندگان ایدئولوژی، اینان عبارتند از: بخشی از سیاستمداران بورژوا (سازندگان افکار عمومی)، پرفسورهای بورژوا در رشته ی به اصطلاح انسانی، روزنامه نگاران، برخی از هنرمندان و غیره.
- ۶- میانجی های میان علم و طبقه ی کارگر، تولید کنندگان نظریه، آنان که به طور حرفه ای در تولید ایدئولوژیک طبقه ی حاکمه ادغام نشده اند و به

علت آزاد بودن از وابستگی مادی به تولید قادرند تا حدودی به انتقاد مناسبات بورژوائی بپردازند.

می توان یک گروه هفتم نیز به این همه افزود که بخشی از آن در گروه پنجم و بخشی از آن در گروه ششم قرار دارد. در جامعه ی بورژوائی کلاسیک، حرفه ی آموزش در گروه پنجم قرار می گیرد، چون اولاً ایدئولوژی بورژوائی در آن به طور نامحدود غالب است، ثانیاً هر تعلیم حرفه ای به طور کلی یک منش ایدئولوژیک و مجرد دارد. همراه با رشد بحران ساختاری دبیرستان ها و دانشگاه های سرمایه داری جدید، تغییراتی نیز در سطح آموزشی صورت می گیرد، از یکسو بحران عمومی سرمایه داری بحران عام ایدئولوژی سرمایه داری نوین را همراه دارد و این ایدئولوژی به طور روزافزون مورد سؤال قرار گرفته می شود. از سوی دیگر آموزش کم تر از گذشته وسیله ای برای تلقین ایدئولوژی است و هدفش بیش تر معطوف آشنا ساختن افراد با تکنیک های مختلف و آماده کردن آن ها برای کار فکری آینده (گروه ۲ و ۳) و ادغام آن ها در فرآشد تولید است و بدینسان امکانی پیش می آید که محتوای چنین آموزشی به طور روزافزون با آگاهی نسبت به از خودبیگانگی فردی و نقد اجتماعی در زمینه ی مربوط (و حتی نقد اجتماعی به طور کلی) پیوند یابد. این جا روشن می شود که کدام بخش از روشنفکران بر آگاهی طبقاتی رشدیابنده ی پرولتاریا تأثیر منفی دارند. قبل از هر چیز گروه های ۳ و ۴ و ۵ (احتیاجی به یادآوری از گروه نخست نیست، چرا که به طور کلی این گروه کاری به کار سازمان های کارگری ندارد). آنچه برای ابتکار عمل و اعتماد بنفس کارگران از همه خطرناک تر است ترکیب یا درهم آمیزی گروه های ۴ و ۵ است. خاصه به شکلی که از جنگ جهانی اول به این سو، در احزاب

سوسیال دموکرات و به نقد تا حدی در احزاب کمونیست تحت کنترل مسکو در کشورهای سرمایه داری در سطح وسیعی رخ داده است.

از طرف دیگر گروه های ۲ و ۶ فقط می توانند به کوبش بر طبقه ی کارگر و سازمان های انقلابی بيفزاید. چون آن ها طبقه را با دانشی مجهز می سازند که برای نقد خستگی ناپذیر از جامعه ی بورژوا و سرنگون کردن این جامعه ضروری است و حتی بیش تر از آن جهت تصاحب موفقیت آمیز ابزار تولید توسط مولدین ضرورت دارد.

آن ها که یگانگی رشدیابنده ی گروه های ۲ و ۶ را با سازمان های کارگری مورد حمله قرار می دهند در عمل به گروه های ۳ و ۶ و ۵ در اعمال نفوذ منفی بر طبقه ی کارگر یاری می دهند. چرا که در تاریخ هرگز چنان مبارزه ی طبقاتی که با مبارزه ی ایدئولوژیک همراه نباشد دیده نشده است.^۷ مسأله به یقین آن ایدئولوژی که بتواند در میان طبقه ریشه دواند کاهش می یابد، به عبارت دیگر تعیین اینکه ایدئولوژی های بورژوا و خرده بورژوا یا نظریه ی علمی مارکسیستی، کدام یک میان طبقه ی کارگر انکشاف خواهد یافت. کسانی که با "هر تأثیر روشنفکرانه ی خارجی" در داخل طبقه ی کارگری که در حال مبارزه است مخالفند یا این واقعیت را فراموش می کنند و یا آن را کنار می گذارند که تأثیر گروه های ۱، ۳، ۴، ۵ از طریق مجموعه مکانیزم جامعه ی بورژوا و اقتصاد سرمایه داری به طور مداوم گسست ناپذیر بر طبقه ی کارگر وارد می شود و خودانگیخته گرایان ماوراء چپ داروی مشکل گشائی جهت پایان بخشیدن به این فرآشد در اختیار ندارند، جaro جنجال به راه

^۷ - در این مورد به کتاب زیر رجوع کنید:

NICOS POULANTZAS, POUVOIR POLITIQUE ET CLASSES SOCIALES, OP. CIT.

انداختن علیه نفوذ روشنفکران مارکسیست در داخل طبقه ی کارگر چیزی جز باز کردن راه جهت بسط بلامانع نفوذ روشنفکران بورژوا نیست.^۸ حتی بدتر از این منشویک ها و "خودانگیخته گرایان" با ایجاد مانع در راه ایجاد سازمان انقلابی و تعلیم انقلابیون پرولتری حرفه ای ناگزیر تقسیم بین کار فکری و یدی یعنی انقیاد فکری کارگران زیر یوغ روشنفکران و بوروکراتیزه شدن سریع سازمان های کارگری را تحکیم می بخشند. چون کارگری که به طور مداوم درون فراشد تولید سرمایه داری قرار دارد اکثراً در چنان شرایطی نیست که تمام جوانب نظریه را جذب کند و بدین شکل وابسته به "متخصصین خرده بورژوا" باقی می ماند. به همین دلیل در داخل سازمان انقلابی بیرون آوردن نوبتی کارگران از کارخانه ها می تواند قدم تعیین کننده ای در جهت رهائی فکری لاقفل پیشروترین آن ها و نخستین قدم در جهت فائق آمدن بر تقسیم کار درون جنبش کارگری محسوب گردد.

هنوز آخرین کلام درباره ی جامعه شناسی خودانگیخته گرائی بیان نشده: باید از خود پرسیم "انزجار" و "عدم اعتماد" نسبت به روشنفکران در میان کدام یک از اقشار طبقه ی کارگر بیش تر شایع است؟ واضح است که در میان آن اقشاری که زیدیت اجتماعی و اقتصادی آن ها را بیش تر از همه در تضاد واقعی با کار فکری قرار می دهد. اکثر اینان عبارتند از کارگران کارخانه های کوچک و متوسط که پیشرفت تکنولوژی تهدیدشان می کند، یا کارگرانی که با خودآموزی و کوشش فردی خویش را از توده ی کارگران متمایز کرده اند: یا کارگرانی که خود را به رأس سازمان های بوروکراتیک رسانده اند: یا

^۸ - جالب توجه است که بعد از انشعاب در سوسیال دموکراسی روسیه روشنفکران بیش تری، از جمله روشنفکران انقلابی حرفه ای، در جانب منشویک ها بودند. در این رابطه به کتاب دیوید لین نگاه کنید.

کارگرانی که دارای سطح پانین آموزش و فرهنگ هستند و از این رو با کار فکری بسیار فاصله دارند. و بنابر این با عدم اعتماد و دشمنی بسیار به آن می نگرند. به عبارت دیگر پایه ی اجتماعی اکونومیزم خودانگیخته گرانی و "برخورد پیشه ورانه" به مسأله ی سازماندهی و خصومت با گسترش دانش درون طبقه ی کارگر در قشر پیشه ور مآب این طبقه دیده می شود.

از سوی دیگر آرزوی کسب دانش، آشنا شدن با فرآشدهای علمی و فنی میان کارگران کارخانه ها و شهرهای بزرگ و شاخه های وسیع خدمت که پرچمدار پیشرفت تکنولوژی هستند و نیز شهامت اکثر این کارگران در طرح کردن مسأله ی تسخیر قدرت در سطح کارخانه و دولت، فهم نقش لازم نظریه پردازان انقلابی و سازمان های انقلابی را به مراتب آسان تر می کند.

گرایش های خودانگیخته گرا درون جنبش کارگری اغلب (اگر نه همیشه) دقیقاً با این پایه ی اجتماعی مطابقت می کند. این مورد بخصوص درباره ی آنارکو- سندیکالیسم در کشورهای لاتین قبل از جنگ جهانی اول و نیز در مورد منشویزم صحت داشت. منشویک ها در کارخانه های بزرگ پایتخت کاملاً مغلوب بلشویک ها شدند و مهم ترین پایه های کارگری خود را در معادن و مخازن نفتی شهرهای کوچک جنوب روسیه یافتند^۹. کوششی که امروز در دوران سومین انقلاب صنعتی تحت لوای تضمین "خودگردانی کارگری" برای از نو زنده کردن این برخورد پیشه ور مآب انجام می شود صرفاً می توان همان نتایج گذشته را به بار آورد یعنی نیروهای طبقه ی کارگر پیشرو و بالقوه انقلابی را هدر داده و به بخش های بورکراتیزه شده و پیشه ور مآب جنبش، که تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوا هستند نیرو بخشد.

^۹ - دیوید لین نیز به تسلط بلشویک ها در شهرها و کارخانه های بزرگ و امکانی که دارای طبقه ی کارگر قدیمی و جاقفاده بود، بیش از حد تأکید می کند.

روشنفکر علمی، علم اجتماعی و آگاهی طبقاتی پرولتاریا

وارد شدن کار فکری در فرآشد تولید در گستره ی عظیم، که انقلاب صنعتی سوم موجد آن است. فرآشده ی که مارکس پیش بینی کرده و مبانی آن به نقد در دوران انقلاب صنعتی دوم ریخته شده بود^{۶۰}، شرایط آن را فراهم آورده که روشنفکر علمی یکبار دیگر به بیگانگی از خود آگاه شود. او این آگاهی را به علت خارج شدن از فرآشد تولید مستقیم ارزش افزونه و تبدیل شدن به مصرف کننده مستقیم یا غیرمستقیم ارزش افزونه از دست داده بود. ((بدینسان)) او

^{۶۰} - هانس یورگن کراال HANS JURGEN KRAHL در آخرین اثرش

ZUM ALLGEMEINEN VERHALTNIS VON WISSENSCHAFTLICHER INTELLIGENZ UND PROLETARISCHEN KLASSENBEWUSSTSEIN SDS-INFO, NO. ۲۶-۲۷ (DEC ۲۲, ۱۹۶۹).

"تنها" قول موجود از مارکس در اینجا زمینه را نقل کرده و ما آن را در اینجا باز می آوریم (این نقل قول متعلق به بخشی از سرمایه است که به چاپ نرسید).

SECHSTES KAPITEL, RESULTATE DES UNMITTELBAREN PRODUKTIONSPROZESSES.

و در طرح فصل ششم جلد اول سرمایه گنجانده شده بود این بخش نخستین بار در "MARX-ENGEKS ARCHIVES" در سال ۱۹۳۳ به چاپ رسید این مقاله را که، به منظور دامن زدن به بحث و ارتقاء درک متقابل با او نوشته شده است، به این دوست جوان که آنچنان غم انگیز از دنیا رفت تقدیم می کنیم.

همراه با تکامل تسلط راستین سرمایه بر کار (یا در وجه تولیدی شخصاً سرمایه داری) گرداننده ی واقعی در مجموعه فرآشد کارمزد کارگر نیست. این نقش هر چه بیش تر به ظرفیت اجتماعی مرکبی برای کار و ظرفیت های مختلفی که برای کار موجودند تعلق می گیرد که با یکدیگر در رقابت اند و مجموعه دستگاه تولیدی PRODUCTIVE MACHIN را تشکیل می دهند. و به انحاء بسیار متفاوتی در فرآیند مستقیم تولید کالاها -یا به عبارت دقیق تر محصولات- شرکت دارند. (یکی بیش تر با دست هایش کار می کند، دیگری با مغز خود، یکی مدیر است دیگری مهندس یا تکنسین و غیره. یکی بازبینی می کند و دیگری کارگری ساده یا حتی کمکی است). در نتیجه جنبه های مختلف ظرفیت کار بیش تر و بیش تر از طریق مفهوم کار مولد طبقه بندی می شود. و کسانی که چنین ظرفیتی دارند در ردیف کارگران مولد قرار می گیرند. که مستقیماً تحت استثمار سرمایه قرار دارند و تابع فرآیند تولید و مصرف آن می باشند.

(KARL MARX. RESULTATE (FRANKFURT: NEUE KRITIK, ۱۹۶۹) P. ۶۶)

نیز مغلوب از خودبیگانگی در جامعه بورژوا شده و این پایه ی مادی شورش دانشجویان در کشورهای امپریالیستی است و افزون بر آن پایه ی مادی امکان درگیر شدن تعداد روزافزونی از دانشمندان و تکنولوژیست ها در جنبش انقلابی نیز محسوب می شود.

شرکت روشنفکران در جنبش سوسیالیستی کلاسیک قبل از جنگ جهانی اول عمدتاً رو به نقصان بود، اگر چه شرکت آن ها در آغاز جنبش قابل توجه بود لیکن به موازات قدرت گرفتن جنبش توده ای متشکل طبقه ی کارگر دائماً کم تر شد. تروتسکی، در یکی از جدل هایش علیه ماکس آدلر اثری که چندان شناخته شده نیست و در سال ۱۹۱۰ نوشته شده نشان داد که علت این فرآیند ریشه های مادی دارد: وابستگی اجتماعی روشنفکر به بورژوازی بزرگ و دولت بورژوا، و یکسان شناختن خود با منافع طبقه ای که به آن خدمت می کند در سطح ایدئولوژیک؛ و این واقعیت که جنبش کارگری، که به مثابه ی یک "جامعه در برابر جامعه" متشکل شده، در رقابت با بخش دیگر جامعه ((بورژوازی و اقلاری که به آن خدمت می کنند)) ناتوان است. تروتسکی پیش بینی کرد که احتمالاً این اوضاع در دوران انقلابی و در آستانه ی انقلاب پرولتری، به سرعت تغییر خواهد کرد.^{۶۱}

ولی از این مفروضات صحیح او نتایج تاکتیکی استخراج کرد که نادرست بودند. به عنوان مثال او اعتباری را درک نکرد که لنین در سال های ۱۹۰۹-۱۹۰۸ جهت جنبش دانشجویی (که از میان ضدانقلاب پیروزمند باز ظاهر می شد) قائل بود. جنبشی که لنین آن را به عنوان مرغ طوفان برخاست جدید جنبش انقلابی توده ای (که بعدها در سال ۱۹۱۲ آغاز شد) نامیده بود.

^{۶۱} - LEON TROTSKY „THE INTELLIGENTSIA AND SOCIALISM“ (LONDON NEW PARK PUBLISHERS, ۱۹۶۶).

در این زمینه او حتی تا بدان جا پیش رفت که ادعا کرد "گناه" شیوع ویژگی های اجتماعی کلی جنبش دانشجویی، یعنی روحیه ی فرقه گرایانه، فردگرایی ویژه ی روشنفکران و بت سازی از ایدئولوژی، به گردن رهبران انقلابی روشنفکر در سوسیال دموکراسی روسیه است.^{۶۲} به طوری که تروتسکی خود بعدها اذعان داشت، او در آن زمان به اهمیت اجتماعی و سیاسی مبارزه ی فراکسیونی ما بین بلشویک ها و انحلال طلبان کم بها می داد. این مبارزه در واقع چیزی جز دنباله ی مبارزه بین بلشویک ها و منشویک ها نبود. تاریخ نشان داد که این مبارزه ربطی به "فرقه گرایی روشنفکری" نداشت بلکه به شکاف موجود میان آگاهی سوسیالیستی انقلابی و آگاهی اصلاح طلبانه خرده بورژوائی مربوط می شد.^{۶۳}

این درست است که شرکت روشنفکران انقلابی روس در ساختن حزب انقلابی طبقه ی پرولتاریای روس هنوز حاصل صرف گزینش فردی، بدون هیچ ریشه ی اجتماعی بود. و بعد از انقلاب اکتبر این امر به ناچار در مقابل انقلاب پرولتری قرار گرفت. چرا که توده ی روشنفکران فنی قادر به جانبداری از اردوگاه انقلاب نبودند. ابتدا در سطح وسیعی به خرابکاری در تولید اقتصادی و روش های سازماندهی اجتماعی پرداختند؛ سپس همکاریشان

LEON TROTSKY „DIE ENTWICKLUNGSTENDENZEN DER RUSSISCHEN SOZIALDEMOKRATIE“ DIE NEUE ZEIT, VOL. XXVIII, NO۲ (۱۹۱۰), P. ۸۶۲.

^{۶۳} - تروتسکی در نخستین اثر جدلی خود علیه لنین MOS TACHES POLITIQUE OP. C I T. مثلاً در صفحات ۷۱-۶۸) به نقد کوشش کرده بود نشان دهد که کل جدل لنین بر علیه "اکنونیزم" و "برخورد پیشه ورانه با مسأله ی سازماندهی" در چه باید کرد؟ هیچ چیز جز بحثی میان روشنفکران، یا حداکثر کوششی برای جلب بهترین نیروهای روشنفکران خرده بورژوا- سوسیال دموکراسی انقلابی نیست. او نفهمید که مسأله عبارت بود از دفع تأثیر تجدیدنظرطلبان خرده بورژوا بر طبقه ی کارگر. جدل های او بر علیه لنین از ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۴ با دستکم گرفتن نتایج فاجعه آمیز فرصت طلبی برای طبقه ی کارگر و جنبش کارگری مشخص می شود. فقط در سال ۱۹۱۷ او به طور قاطعی بر این دستکم گرفتن فائق آمد.

می‌بایست به قیمت مزدهای گزاف "خریداری" می‌شد؛ و عاقبت به نیروی محرکه ای جهت بوروکراتیزه شدن و انحطاط این انقلاب بدل شدند.

از آنجا که موفقیت روشنفکران فنی (خاصه مقوله ۲ که یاد کردیم) امروز در فرآشد مادی تولید به طور قاطعی تغییر یافته و نیز به دلیل اینکه این روشنفکران رفته رفته در حال بدل شدن به بخشی از طبقه ی کارگر مزدور هستند. امکان شرکت توده ای آن‌ها در فرآشد انقلابی و در بازسازی جامعه بر مبنای بسیار محکم تری قرار دارد. فریدریش انگلس قبلاً به نقش تاریخی و حساسی که این روشنفکران می‌توانند در ساختمان جامعه ی سوسیالیستی بازی کنند اشاره کرده بود.

جهت تصاحب و به کار انداختن وسائل تولیدی به تعداد فراوانی از افرادی احتیاج داریم که فن و شگرد را آموخته باشند. ما چنین افرادی نداریم... پیش بینی می‌کنیم در طی هشت تا ده سال آینده فن شناسان و پزشکان، وکلا، و معلمین جوان را به تعداد کافی به خود جلب خواهیم کرد چنان که خواهیم توانست اداره ی کارخانه‌ها و امور اساسی ملت را به دست رفقای حزبی بسپاریم. در آن صورت به قدرت رسیدنمان کاملاً طبیعی خواهد بود و به طور نسبی بی‌دردسر انجام خواهد گرفت. اگر از سوی دیگر قبل از آماده شدن شرایط از طریق دیگر جنگ به قدرت برسیم شگردشناسان اولین دشمنان ما خواهند بود و هر وقت و هر جا بتوانند ما را فریب خواهند داد و به ما خیانت خواهند کرد. ناچار خواهیم شد در مقابلشان متوسل به ترور شویم و با وجود این به سراپایمان خواهند ریذ.^{۶۴}

AUGUST BEBEL, BRIEFWECHSEL MIT FRIEDRICH ENGELS -^{۶۴}
(THE HAGUE: MOUTON AND CO., ۱۹۶۵), ۴۶۵.

البته باید اضافه کنیم که طبقه ی کارگر در طی سومین انقلاب صنعتی از شرایط کیفی به مراتب بهتری نسبت بدانچه در سال ۱۸۹۰ داشت برخوردار است و امروز آمادگی بیش تری جهت اداره ی کارخانه ها دارد تا آنچه در زمان انگلس داشت. ولی در تحلیل نهائی آنچه که توده ها جهت اعمال نظارت سیاسی و اجتماعی بر "کارشناسان" لازم دارند توانائی تکنیکی است (در این مورد لنین در سال ۱۹۱۸ اوهام زیادی داشت). تحکیم وحدت میان روشنفکران فن شناس و پرولتاریای صنعتی و شرکت فزاینده ی روشنفکران انقلابی در حزب انقلابی می تواند این نظارت را تسهیل کند.

به موازات تشدید تضاد میان اجتماعی شدن عینی تولید و کار از یکسو و مالکیت خصوصی از سوی دیگر (یعنی به موازات حاد شدن بحران روابط تولیدی سرمایه داری) - ما امروز شاهد شکل نوین و حادثتری از این تضاد هستیم که ریشه ی حوادث ماه مه ۶۸ در فرانسه و مبارزات توده ای سال ۱۹۶۹ در ایتالیا در آن قرار داشت. هم راستای با کوشش های سرمایه داری نوین جهت نجات خود از طریق افزایش سطح مصرف توده ها، دانش هر چه بیش تر تبدیل به نیروی مولده ی انقلابی برای توده ها می شود. و این تبدیل از دو لحاظ رخ می دهد؛ دانش با بسط جنبه ی خود کار و افزایش روزافزون توده ی عظیم کالا نه فقط اینکه از یکسو بحران فزاینده ای در فرآشد تولید و توزیع سرمایه، که بر اساس تولید کالائی تعمیم یافته قرار دارد ایجاد می کند. بلکه از سوی دیگر با ایجاد آگاهی انقلابی در افراد بسیاری در ایجاد امکان از هم پاشاندن افسانه های جامعه ی سرمایه داری و پاره کردن کتاب هائی که بر چهره واقعیت زده اند موفق می شود، و کارگران را قادر می سازد که به از خودبیگانگی خود آگاه شوند. و به این از خودبیگانگی پایان بخشند. امروز

مانع اصلی در راه ارتقاء آگاهی طبقاتی سیاسی پرولتاریا چندان فقر توده ها و یا محدودیت های شدید محیط بسته زندگی آن ها نیست. بلکه بیش تر در نفوذ مداوم ایدئولوژی ها و خرافات بورژوا و خرده بورژوا در میان آن ها نهفته است. دقیقاً در چنین دورانی است که تأثیر علم اجتماعی نقادانه در باز کردن چشم توده ها به واقعیت، می تواند نقشی واقعاً انقلابی در پیدا کردن آگاهی طبقاتی توده ها ایفا نماید.

البته این امر ضرورت پیوند ملموس با توده های کارگر را ایجاد می کند و این ضرورت فقط به وسیله کارگران پیشرو از یکسو و سازمان انقلابی از سوی دیگر قابل تحقق است. برای این امر همچنین لازم است که روشنفکر علمی و انقلابی هر آنچه را که اقشار بیدار و منتقد طبقه ی کارگر، به علت خصلت پراکنده ی آگاهی قادر به فراگیری کامل نیست، به او ارائه نماید. یعنی آن دانش و آگاهی علمی، که بازشناختن ماهیت واقعی بهره کشی مفتضحانه ی آشکار و پنهان را برای آن ها ممکن سازد. نه اینکه با خود آزاری خلق گرا و متواضعانه "به سوی خلق برود" و عمل خود را به پشتیبانی از مبارزات برای دستمزد بیش تر محدود نماید.

فن آموزش (پداگوژی) تاریخی و انتقال آگاهی طبقاتی

اگر قبول کنیم هدف نظریه ی لنینی سازماندهی ارائه ی پاسخ به مسائل توان موجود جهت انقلاب و موضوع انقلاب است، این نظریه مستقیماً به مسأله ی فن آموزش (پداگوژی) تاریخی منجر می شود. یعنی مسأله ی دگرسانی آگاهی طبقاتی بالقوه به آگاهی طبقاتی واقعی و آگاهی اتحادیه ای به آگاهی سیاسی انقلابی. این مسأله را صرفاً در پرتو طبقه بندی طبقه ی کارگر به روالی که در

بالا آمد می توان حل کرد- یعنی طبقه بندی کارگران به توده ی کارگران: کارگران پیشرو و کادرهای انقلابی متشکل- برای جذب هر چه بیش تر آگاهی طبقاتی، هر قشر احتیاج به روش آموزش ویژه ی خود دارد؛ و باید از فرآشد آموزش ویژه ی خود عبور کند. و نیاز به برقرار کردن رابطه ی مشخصی با کل طبقه و دایره ی تولید نظری دارد. نقش تاریخی حزب انقلابی پیشگام که لنین در نظر داشت را می توان چنین خلاصه کرد. بیان مشترک این سه شکل آموزش.

توده های وسیع صرفاً ازمبارزه می آموزند. سعی در "دادن" آگاهی انقلابی به آن ها از طریق تبلیغ حکم اسطوره سیزیف را دارد و بی ثمر است. ولی با وجود اینکه توده ها صرفاً از مبارزه می آموزند هر مبارزه ای الزاماً به اکتساب توده ای آگاهی انقلابی منتهی نمی شود. مبارزه حول آن اهداف اقتصادی و سیاسی که به طور فوری قابل تحقیق اند و می توان به طور کامل در چارچوب نظام اجتماعی سرمایه داری به چنگشان آورد ایجاد آگاهی انقلابی نمی کنند. این یکی از اوهام عظیم سوسیال دموکرات های "خوشبین" در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم بود (و در میان آن ها انگلس). که گمان می کردند میان پیروزی های جزئی در مبارزات انتخاباتی و اعتصاب ها، و آگاهی انقلابی و افزایش مبارزه جوئی انقلابی پرولتاریا خط مستقیمی وجود دارد که بدون واسطه از یکی به دیگری می توان رسید.^{۶۵}

^{۶۵} - به نظر آن ها یگانه مشکل انقلاب نشان دادن عکس العمل لازم به لغو حق رأی عمومی بود، که ممکن بود مثلاً در شرایط جنگ پیش بیاید. بر عکس لوکزامبورگ هنگام بررسی مسأله ی اعتصاب توده ای آگاهانه کوشش کرده در بررسی اشکال مبارزات دستمزدی و انتخاباتی فراتر رود و درس های انقلاب ۱۹۰۵ روسیه را دقیقاً استنتاج کند. حتی امروز لیلیو باسو (LELIO BASSO) در تحلیل جالبش از

تاریخ نشان داده که چنین باوری نادرست است. ملسماً این پیروزی های جزئی به طور کلی نقش مهم و مثبتی در تقویت اعتماد بنفس و مبارزه جوئی توده های کارگر داشتند. (آنارشویست ها که این مبارزات جزئی را یکسره رد می کردند در اشتباه بودند). ولی این مبارزات توده ها را برای مبارزه ی انقلابی آماده نکردند. فقدان تجربه ی مبارزه ی انقلابی در میان طبقه ی کارگر آلمان از یکسو و وجود چنین تجربه ای در میان طبقه ی کارگر روس از سوی دیگر مهم ترین تمایز میان آگاهی این دو طبقه ی کارگر در آستانه ی جنگ بود. این اختلاف در تعیین نتایج مختلف انقلاب های سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۷ در آلمان و روسیه نقش اساسی ایفا کرد.

از آنجا که هدف مبارزات توده ای عموماً برآورده کردن احتیاجات فوری است، از نظر استراتژی انقلابی بسیار مهم است که تقاضاهائی که در چارچوب نظام سرمایه داری قابل اجرا و تحقق نیستند و طرح آن ها یک پویائی به طور عینی انقلابی ایجاد می نماید و به زور آزمائی میان دو طبقه ی اصلی اجتماع بر سر قدرت می انجامد، را به احتیاجات فوری پیوند داد. این استراتژی تقاضاهای انتقالی است که در چهارمین کنگره بین الملل کمونیست،

ROSA LUXEMBURGS DIALEKTIK DER REVOLUTION (FRANKFURT: EUROPA SCHEVERLAGSANSTALT ۱۹۶۹), PP ۸۲-۸۳
سعی می کند جوهر استراتژی لوکزامبورگ را همچون توافقی بینابینی میان مبارزات روزمره و اهداف عالی، که محدود به "تشدید تضادهای" انکشاف عینی است جلوه دهد. تذکر این نکته که به علت همین اشتباه او مفهوم عمیق تر استراتژی اعتصاب توده ای را نفهمیده، احتیاجی به تفصیل در اینجا ندارد.

به کوشش لنین، در برنامه ی کمینترن گنجانده شد و بعدها توسط تروتسکی پرداخته شده و قالب اصلی برنامه بین الملل چهارم را تشکیل می دهد.^{۶۶}

انکشاف آگاهی طبقاتی انقلابی در میان توده های وسیع فقط در صورتی امکان دارد که آن ها تجربیات مبارزاتی را فرا بگیرند که صرفاً محدود به کسب تقاضاهای جزئی در چارچوب سرمایه داری نباشد. تنها راه وارد کردن تدریجی این تقاضاها در مبارزات توده ای از طریق مبارزات قشر وسیعی از کارگران پیشرو است. که از نزدیک با توده ها پیوند دارند. و این تقاضاها را (که معمولاً به طور خودانگیخته از مبارزات روزمره ی طبقه به دست نمی آید) در کارخانه ها ترویج و تبلیغ می کنند، آن ها را در مبارزات گوناگون به بوته ی آزمایش می گذارند و توسط آغالشگری انتشار می دهند تا زمانی فرا رسد که شرایط عینی و ذهنی مناسب هم فراهم آیند و تحقق این تقاضاها را هدف واقعی اعصاب ها، تظاهرات و مبارزات آغالشگرانه وسیع و غیره گردانند.

در میان توده ها آگاهی طبقاتی انقلابی فقط از تجربه مبارزات به طور عینی انقلابی حاصل می شود. میان کارگران پیشرو این آگاهی از تجربه ی زندگی،

^{۶۶} - به بحث درباره ی برنامه در کنگره ی چهارم بین الملل کمونیست رجوع کنید.
(PROTOKOLL DES VIERTEN KONGRESSES DER
(INTERNATIONALE)

(که در سال ۱۹۲۳ توسط بین الملل کمونیست به چاپ رسید)) (ص ۴۴۸-۴۰۴) این بحث با اعلامیه ی زیر از طرف نمایندگی روسیه به امضاء لنین، تروتسکی زینوویف، رادک و بوخارین خاتمه یافته است: "بحث درباره ی اینکه تقاضاهای انتقالی را چگونه می شود فورموله کرد و در کدام بخش برنامه می باید آن ها را وارد ساخت این تصور غلط را به وجود آورده که در این مورد اختلاف اصولی موجود است به این دلیل نمایندگی روسیه به اتفاق آراء تأکید می کند که مطرح کردن شعارهای انتقالی در برنامه ی بخش های ملی و همچنین بیان کلی و انگیزش نظری آن ها در بخش عمومی برنامه را نمی توان فرصت طلبی تفسیر کرد" (همان جا، ص ۵۴۲). به نظر می رسد تروتسکی به نقد در سال ۱۹۰۴ چنین استراتژی را پیش بینی کرده بود. به این نقل قول توجه کنید: "حزب بی فقدان آگاهی موجود در پرولتاریا تکیه زده است و کوشش می کند که با ارتقاء سطح آگاهی پرولتاریا در آن ریشه بدواند..."
(NOS TACHES POLITIQUES, OP CIT, P. ۱۲۶).

کار، و مبارزه به طور کلی حاصل می شود. این تجربیات حتماً لازم نیست انقلابی باشند. کارگران پیشرو از تجربیات روزانه برخوردهای طبقاتی نتایج ابتدائی را در رابطه با لزوم همبستگی طبقاتی، مبارزه ی طبقاتی و سازماندهی طبقه استنتاج می کنند. اشکال گوناگون برنامه ای و تشکیلاتی که در قالب آن ها عمل مبارزاتی و سازمانی انجام می گیرد و پیش می رود بنا بر شرایط عینی و تجربیات ملموس تفاوت های فاحش، با یکدیگر دارند. و تجربیات کار، زندگی و مبارزه ی کارگران پیشرو آن ها را به درک این نکته می رساند که آن دسته از مبارزاتی که صرفاً به منظور اصلاح شرایط موجود، و نه نابود کردن کامل آن ها انجام می شود سخت ناکافی هستند.

فعالیت های پیشگام انقلابی امکان فراتر رفتن آگاهی طبقاتی کارگران پیشرو از این مرز را فراهم می آورد. پیشگام انقلابی نمی تواند این نقش واسطه ای خود را به طور خودکار یا بدون در نظر گرفتن شرایط عینی انجام دهد. صرفاً زمانی انجام چنین کاری ممکن می شود که خوب پیشگام توانایی انجام آن را داشته باشد. به عبارت دیگر باید محتوای فعالیت نظری، تبلیغاتی و انتشاراتیش مطابق با احتیاجات کارگران پیشرو باشد و شکل فعالیتش قواعد فن آموزش را زیر پا نگذارد (از ارانه فورمول های التیماتوم وار احتراز کند)، و نیز این شکل فعالیت باید با فعالیت های عملی و با یک چشم انداز سیاسی به طور همزمان ربط داده شود. تا بتواند اعتبار استراتژی انقلابی و سازمان مدعی آن را بیش تر کند.

در دوران رکود مبارزه ی طبقاتی و تحلیل رفتن موقتی اعتماد به نفس طبقه ی کارگر و زمانی که ثبات دشمن طبقاتی مسلم به نظر می رسد پیشگام انقلابی نمی تواند به اهداف خود برسد، حتی اگر کفایت ایفای نقش واسطه

آگاهی طبقاتی انقلابی در میان وسیع ترین اقشار کارگران پیشرو را هم داشته باشد. اعتماد به اینکه داشتن " تاکتیک صحیح " و " خط مشی صحیح " می تواند حتی در دوران رکود مبارزه ی طبقاتی به طور معجزه آسا نیروی انقلابی فزاینده ای به وجود آورد. پنداری است که از خردگرایی بورژوا سرچشمه می گیرد نه از ماتریالیزم دیالکتیک. این پندار منشاء بسیاری از انشعاب ها درون جنبش انقلابی است. چون فرقه گرایی تشکیلاتی انشعابگران بر مبنای این نظر ساده لوحانه قرار دارد که با " کاربست تاکتیک صحیح " می توانند افرادی به مراتب بیش تر از میان حاشیه های بکر دست نخورده به خود جلب کنند تا از میان انقلابیون که به نقد سازمانیافته هستند. تا وقتی که شرایط عینی نامساعد باشند این انشعاب ها هم جز ایجاد گروهک های ناچیز حاصلی نخواهد داشت. انشعابگران و حتی از آن ها که " تاکتیک های خطایشان " آنچنان سزاوار سرزنش بود نیز ضعیف تر می شوند.

ولی این بدان معنی نیست که پیشگام انقلابی در میان کارگران پیشرو در دورانی که شرایط عینی نامساعدند، بی فایده و بی تأثیر خواهد بود. درست است که کار در چنین شرایطی موفقیت فوری به بار نخواهد آورد ولی برای آن نقطه عطفی که مبارزه ی طبقاتی دوباره شروع به برخواستن می کند تدارک بسیار مهم و حتی تعیین کننده ای محسوب می شود.

درست همان طور که توده های وسیع بدون تجربه ی مبارزه ی انقلابی نمی توانند آگاهی طبقاتی انقلابی پیدا کنند، کارگران پیشرویی هم که هنوز خواست های انتقالی به گوششان نرسیده قادر نخواهند بود این خواست ها را در موج آینده ی مبارزه ی طبقاتی وارد نمایند. تدارک شکیبا و پیگیر همراه با دقت مدام به جزئیات که پیشگام انقلابی برخی اوقات برای چندین سال انجام

می دهد، نتایج غنی خود را آن روز آشکار خواهد نمود که در رهبران طبیعی طبقه که هنوز مردد و تحت نفوذ عقاید دشمن اند، ناگاه در یک اعتصاب یا تظاهرات گسترده خواست کنترل کارگری را مطرح می کنند و آن را در رأس مبارزه قرار می دهند.^{۶۷}

ولی برای آنکه کارگران پیشرو و روشنفکران مترقی را قانع کنیم که باید مبارزات توده ای را به سطحی وراء خواست های فوری کشاند و خواست های انتقالی را در رأس آن ها قرار داد، کافی نیست که سازمان انقلابی پیشگام فهرست یک چنین خواست هائی را، که از لنین و تروتسکی گلچین کرده، از حفظ کند. سازمان انقلابی باید روش آموزش دو سویه ای اختیار و دانش دوگانه ای کسب کند. از یک سوی باید مجموعه تجربیات پرولتاریای جهانی در طی بیش از یک قرن مبارزه ی انقلابی را از آن خود نماید، و از سوی دیگر باید به تحلیل جدی و مداومی از واقعیت اجتماعی امروز، در سطح ملی و بین المللی دست بزند. فقط از طریق تجربه می توان از درس های تاریخ برای درک واقعیت موجود سود برد. به این خاطر عمل در سطح بین المللی لازمه ی مطلق تحلیل بین المللی مارکسیستی است، و برای چنین عملکردی یک سازمان بین المللی ضرورت مطلق دارد.

بدون فرا گرفتن کامل و دقیق تمامی تجربه ی تاریخی جنبش بین المللی کارگری از سال ۱۸۴۸ تا به حال نمی توان تضادهای جامعه ی سرمایه داری

^{۶۷} - گئورگ لوکاچ در کتاب (LENINE, "PARIS E. D. I., ۱۹۶۵" P ۵۷) کاملاً بر حق است هنگامی که از ملاحظات مشابهی نتیجه می گیرد که حزب انقلابی لنینی نمی تواند انقلاب "کند" بلکه می تواند گرایشاتی را که به آنسو در جریان است تسریع کند. چنین حزبی در عین حال که تولید کننده ی انقلاب است خود محصول انقلاب به شمار می رود- این عبارت به لوکاچ امکان می دهد که مواضع متنافر کائوتسکی ("حزب می بایست در تدارک انقلاب باشد") و روزا لوکزامبورگ ("حزب جدید با کنش انقلابی توده ها، خلق خواهد شد") را آشتی دهد.

نوین امروزی را -چه در سطح بین المللی و چه در سطح یکایک کشورها- با دقت علمی تعیین کرد، یا تضادهای ملموس را که با شکل گیری آگاهی طبقاتی پرولتاریا همراه هستند مشخص کرد، یا شیوه ی مبارزاتی که می توانند به اوضاع پیشا انقلابی منجر شوند را شناخت. تاریخ یگانه آزمایشگاه علوم اجتماعی است. مارکسیست های به اصطلاح انقلابی که زحمت فراگرفتن کامل و دقیق درس های تاریخ را به خود نمی دهند. از آن "دانشجوی پزشکی" که از قدم نهادن به داخل آزمایشگاه تشریح خودداری می کند بهتر نیستند.

در این رابطه لازم به یادآوری است که مجموعه تلاشی که جهت "احتراز" جنبش انقلابی "از انشعاب های گذشته" به عمل می آید صرفاً عدم درک ماهیت اجتماعی- سیاسی شکاف های درون جنبش بین المللی کارگری را به نمایش می گذارد. اگر از عوامل مشخص و اتفاقی که ناگزیر در شکل گیری این شکاف ها مؤثر بوده اند چشم پوشی نمانیم، به این نتیجه می رسیم که بحث عمده ی جنبش بین المللی کارگری از پایه گذاری بین الملل اول تا به امروز (بحث میان مارکسیست ها و آنارشویست ها؛ بین مارکسیست ها و تجدیدنظرطلبان؛ بین بلشویک ها و منشویک ها؛ بین انترناسیونالیست ها و سوسیالیست های وطن خواه؛ میان مدافعین دیکتاتوری [انقلابی] پرولتاریا و مدافعین دموکراسی بورژوائی؛ بین تروتسکیست ها و استالینیست ها؛ میان مانویست ها و خروشچفییست ها) همه به مسائل بنیانی انقلاب پرولتاری و استراتژی و تاکتیک مبارزه ی طبقاتی انقلابی مربوط می شوند. این مسائل اساسی از ذات سرمایه داری، پرولتاریا و مبارزه ی انقلابی بر می خیزند؛ و از این رو تا زمانی که مسأله ی به وجود آوردن جامعه ی بی طبقه در سطح جهانی عملاً حل نشده مسائل مبرمی باقی خواهند ماند. نه "کاردانی"، هر

چقدر هم با مهارت باشد، و نه "مصالحه جوئی"، هر چقدر هم سخاوتمندانه و با گذشت باشد، هیچکدام نمی توانند در درازمدت از طرح این مسائل در عمل و قرار گرفتن آن ها در مقابل نسل جدید انقلابیون جلوگیری کنند. تنها نتیجه ی احتراز از بحث گرد این مسائل این است که، که به جای مطرح کردن؛ تحلیل و حل آن ها به طریق علمی و روشدار، کار سرسری، برحسب اتفاق بی برنامه، و بدون علم و تجربه کافی صورت خواهد گرفت.

ولی اگر چه فرا گرفتن کامل و دقیق جوهر تاریخی نظریه ی مارکس امری است لازم، باز به خودی خود جهت انتقال آگاهی طبقاتی انقلابی به کارگران پیشرو و روشنفکران مترقی کافی نیست. افزون بر آن به تحلیلی نظامدار از شرایط حاضر احتیاج است، که بدون آن نظریه هیچیک از موارد پائین محسوب نخواهد شد: اول ابزاری جهت آشکار ساختن ظرفیت های فوری طبقه ی کارگر برای مبارزه؛ دوم ابزاری جهت شناخت "حلقه ی ضعیف" مناسبات تولیدی سرمایه داری نوین و جامعه ی بورژوا؛ سوم ابزاری جهت فورموله کردن خواست های انتقالی لازم (و نیز روش های آموزش لازم برای طرح آن ها). صرفاً ترکیبی از تحلیل جدی و کامل اجتماعی و انتقادی از اوضاع موجود و جذب دروس تاریخ جنبش کارگری می تواند ابزار مؤثری جهت اجرای وظایف نظری پیشگام انقلابی باشد.^{۶۸}

^{۶۸} - هانس بورگن کراهل (op. Cit p. ۱۳ff) در ارزیابی خویش از لوکاچ کاملاً محق است هنگامی که می گوید لوکاچ مفهوم کلیت آگاهی طبقاتی پرولتاریا را "ابده آئیزه" می کند و او را متهم می کند که قادر نیست دانش تجربی و نظریه ی تجربی را ترکیب نماید. که خود این مسأله در ناتوانی انتقال نظریه ی انقلابی به توده های کارگر ریشه دارد. کراهل از مقاله ی ما می تواند این نتیجه را بگیرد که انتقال آگاهی تنها هنگامی می تواند به طور کامل تحقق یابد که بر پایه ی مفهوم لنینی سازماندهی استوار شده باشد. عدم توانایی در ترکیب دانش تجربی و نظریه ی تجربی، خود در کنه این رویکرد نهفته است. از آن جایی که خود کراهل یک تمایز شدید بین "بیگانگی در زندگی" و فراشد بیگانه شده ی تولید قائل می شود، به هر حال این

بدون تجربه مبارزه‌ی انقلابی توده‌های وسیع، آگاهی طبقاتی نمی‌تواند در میان این توده‌ها به وجود آید. بدون مداخله‌ی آگاه کارگران پیشگام و ورود خواست‌های انتقالی در مبارزات کارگران از طریق آن‌ها سخت می‌توان از تجربه‌ی مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای سخن راند. بدون پراکندن خواست‌های انتقالی از طریق پیشگام انقلابی، امکان اینکه کارگران پیشرو در جهتی به واقع ضد سرمایه‌داری بر جنبش تأثیر بگذارند، موجود نیست. بدون برنامه‌ی انقلابی، بدون مطالعه‌ی کامل در جنبش انقلابی کارگران، بدون کاربست این مطالعه به اوضاع حاضر، و بالاخره بدون اینکه پیشگام انقلابی قابلیت و رهبری جنبش را در چندین بخش یا در شرایط خاصی عملاً اثبات کند، امکان متقاعد کردن کارگران پیشرو به لزوم سازمان انقلابی وجود ندارد. و از این رو چنین امکانی نیز وجود ندارد (یا امکانش سخت محدود است) که خواست‌های انتقالی مناسب با اوضاع عینی توسط کارگران پیشرو فورموله شوند. بدین گونه عوامل مختلف شکل‌گیری آگاهی طبقاتی در هم می‌پیچند و پایه‌های مادی مفهوم لنینی سازماندهی را بوجود می‌آورند.

فرآشد ساختن حزب انقلابی، زمانی که در آن واحد، بیان آموزش توده‌ها در مبارزه، آموزش تجربیات عملی قشر پیشگام و آموزش کادرهای انقلابی در

آمادگی را پیدا می‌کند که گرایش مارکوزه‌ای "بیگانگی مصرف‌کننده" را به مثابه نقطه‌ی ثقل مشکل بپذیرد و در نتیجه "ارضاء نیازهای جامعه‌ی متمدن" را که نظام سرمایه‌داری نوین ظاهراً توانسته برای طبقه‌ی کارگر ممکن سازد به مثابه‌ی سدی در راه کسب آگاهی طبقاتی پرولتاریا به شمار آورد. البته بیش از هر زمان دیگر نقطه‌ی ضعف وجه تولید سرمایه‌داری را می‌باید در خطه‌ی بیگانگی فرآشد تولید جستجو کرد. تنها از آنجا می‌تواند یک عصیان انقلابی شروع شود، همان گونه که وقایع فرانسه و ایتالیا نشان داد.

با این توصیف ما به فرآشده‌ی باز می‌گردیم که آن را توصیف کردیم یعنی فورموله کردن و انتقال آگاهی طبقاتی. با توصیف این مسأله ما مثل کراهل (و هم چنان که متقاعد شدیم مثل لنین و تروتسکی) به هیچ طریقی درصدد نیستیم تا مفهوم خام و ساده لوحانه‌ی "حزب بحر العلوم" را به جای تکامل نظریه‌ی انقلابی به مثابه‌ی یک فرآشد ویژه و فرارونده‌ی مداوم تولید جایگزین کنیم.

انتقال نظریه و عمل انقلابی باشد، منس واحد خود را به دست خواهد آورد. میان تعلیم گرفتن و تعلیم دادن رابطه ی درونی مداومی موجود است. این حتی در میان کادرهای انقلابی نیز صادق است، آنان باید قابلیت دور افکندن هرگونه تکبر حاصل از دانش نظری خود را داشته باشند. چنان قابلیت از این ادراک حاصل می شود که نظریه فقط در رابطه با مبارزه ی طبقاتی واقعی و ظرفیت آن جهت دگرسان کردن آگاهی طبقاتی بالقوه انقلابی به آگاهی واقعاً انقلابی توده های وسیع کارگران، ارزش پیدا می کند مارکس می گوید: تعلیم دهندگان باید خود تعلیم دیده باشند.^{۶۹} درک معنای این کلمات آشنا ساده است، مسلماً بدین معنا نیستند که دگرسان سازی انقلابی آگاه جامعه بدون فن آموزش انقلابی ممکن است. فحوای این کلمات در عبارت مارکسیستی زیر بیان کامل تری پیدا می کند؛ "در عمل انقلابی، دگرگون سازی خویش با شرایط در حال دگرگونی همراستا و همزمان می شود."^{۷۰}

بدون تجربه ی انقلابی توده های وسیع، آگاهی طبقاتی نمی تواند در میان این توده ها به وجود آید.

ارنست مندل

۱۹۷۰

^{۶۹} - کارل مارکس. "تزهائی درباره ی فونرباخ" تز سوم "نظریه ی ماده گرای که به تغییر و تحول شرایط اهمیت می دهد فراموش می کند که شرایط توسط انسان تغییر می یابد و بنابراین، این مسأله اساسی است که آموزندگان را می باید آموزش داد" مارکس و انگلس، ایدئولوژی آلمانی.

^{۷۰} - همان جا، ص ۲۳۴.